

سالاری

- ۶- چرا سازمانها بزرگ شده‌اند؟
- ۷- نقش تکنولوژی در پیدایش دیوان سالاری
- ۸- ارتباط و کنترل در تکنولوژی
- ۹- نقش تکنولوژی در مسخ و یانجات انسان
- ۱۰- از خودبیگانگی انسان بر اثر رشد تکنولوژی
- ۱۱- رابطه تخصص با از خودبیگانگی
- ۱۲- عقلانی کردن زندگی جدید و تاثیر آن در ظهور دیوان سالاری
- ۱۳- نظام اقتصادی مبتنی بر پول و نقش آن در ایجاد دیوان سالاری
- ۱۴- نقش سرمایه‌داری در ظهور دیوان سالاری

نقش نظام سلطنتی در ظهور دیوان سالاری

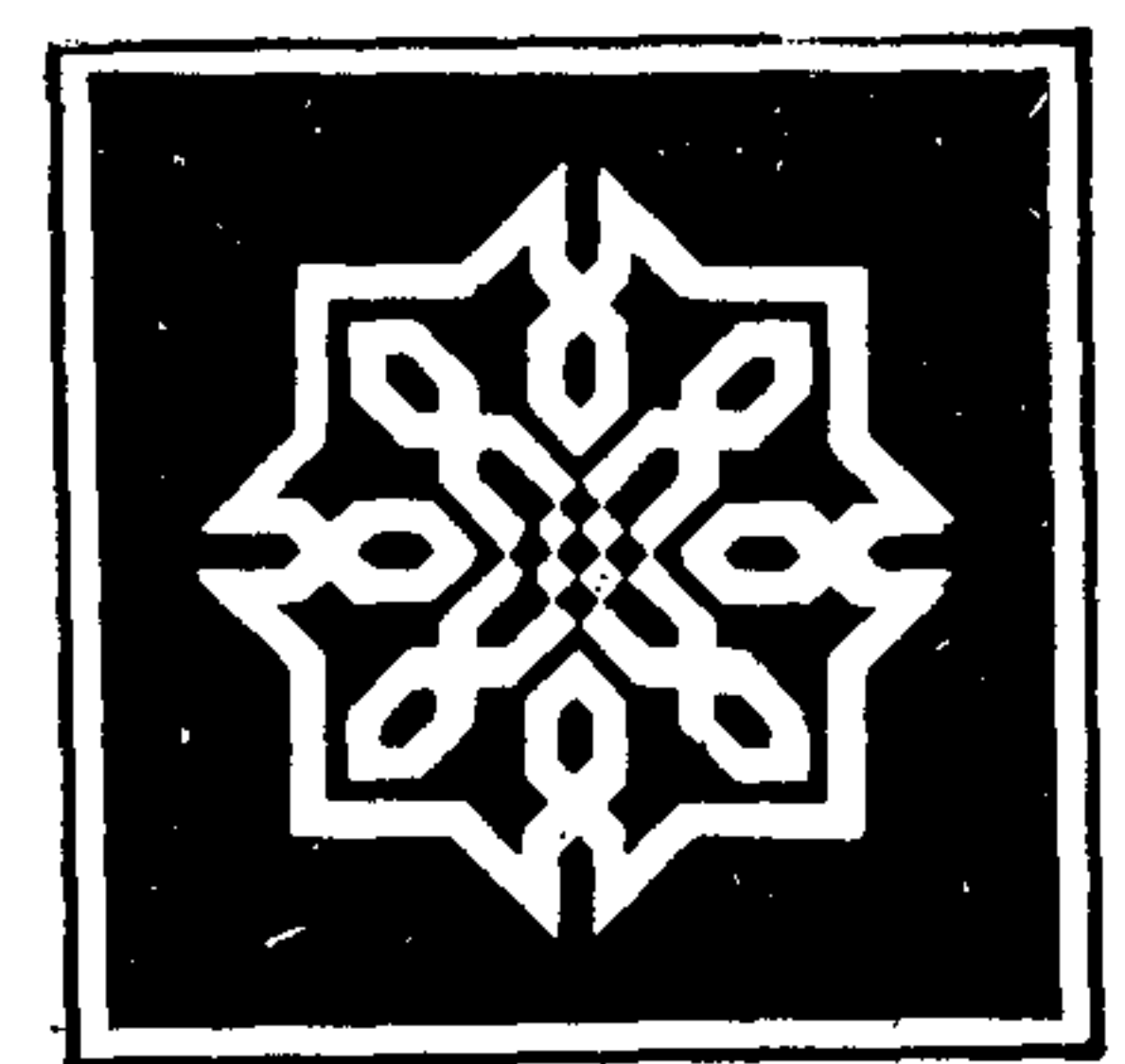
بدون تردید، نطفه زندگی اجتماعی با تشکیل خانواده بسته شد. رفته رفته خانواده‌ها با گردهم‌آیی به یک تیره (یا طایفه یا تبار) تبدیل شدند، دهها سال بعد از آن، از مجموع تیره‌های یک قبیله (یا ایسل یا عشیره) زاده شد، سرانجام از اجتماع چند قبیله، واحد بزرگتری به نام "قوم" یا "ملت" قدم به عرصه وجود گذاشت.

قرنها در دامان خانواده، عادت کرده‌ایم که از فرمان پدر که از دیرباز به معنی نفوذ نظریه پدر سالاری است، اطاعت نمائیم. این عادت فرمانبرداری از پدر، رفته رفته در سیر تحولی خود به اطاعت از شورای ریش سفیدان قبیله مبدل شده است. به مرور، شورای ریش سفیدان قبیله، جای خود را به رئیس قبیله داده است. رئیس قبیله، نقش رهبری را نیز به عهده داشت. حکومت رئیس قبیله، آرام آرام در خانواده اوموروثی شد.

پس ملاحظه می‌کنیم که در روزگاران کهن، زندگی اجتماعی مردم بسیار ساده و ابتدایی بوده است. هنوز سازمانی سیاسی به نام "دولت" رسماً و قانوناً در پهنه جهان متولد نشده بود. از اینرو، مردم غالباً نیازهای عمومی و مشترک خویش را شخصاً رفع می‌کردند آنچه در این میان به چشم می‌خورد، جلوه‌ای از حکومت ساده بود. وظایف حکومت بسیار اندک و انگشت شمار بوده از حدود جزا، جنگ و اخذ مالیات تجاوز نمی‌کرد.

شناخت بیماری اجتماعی بوروکراسی

یوسف فرهودی



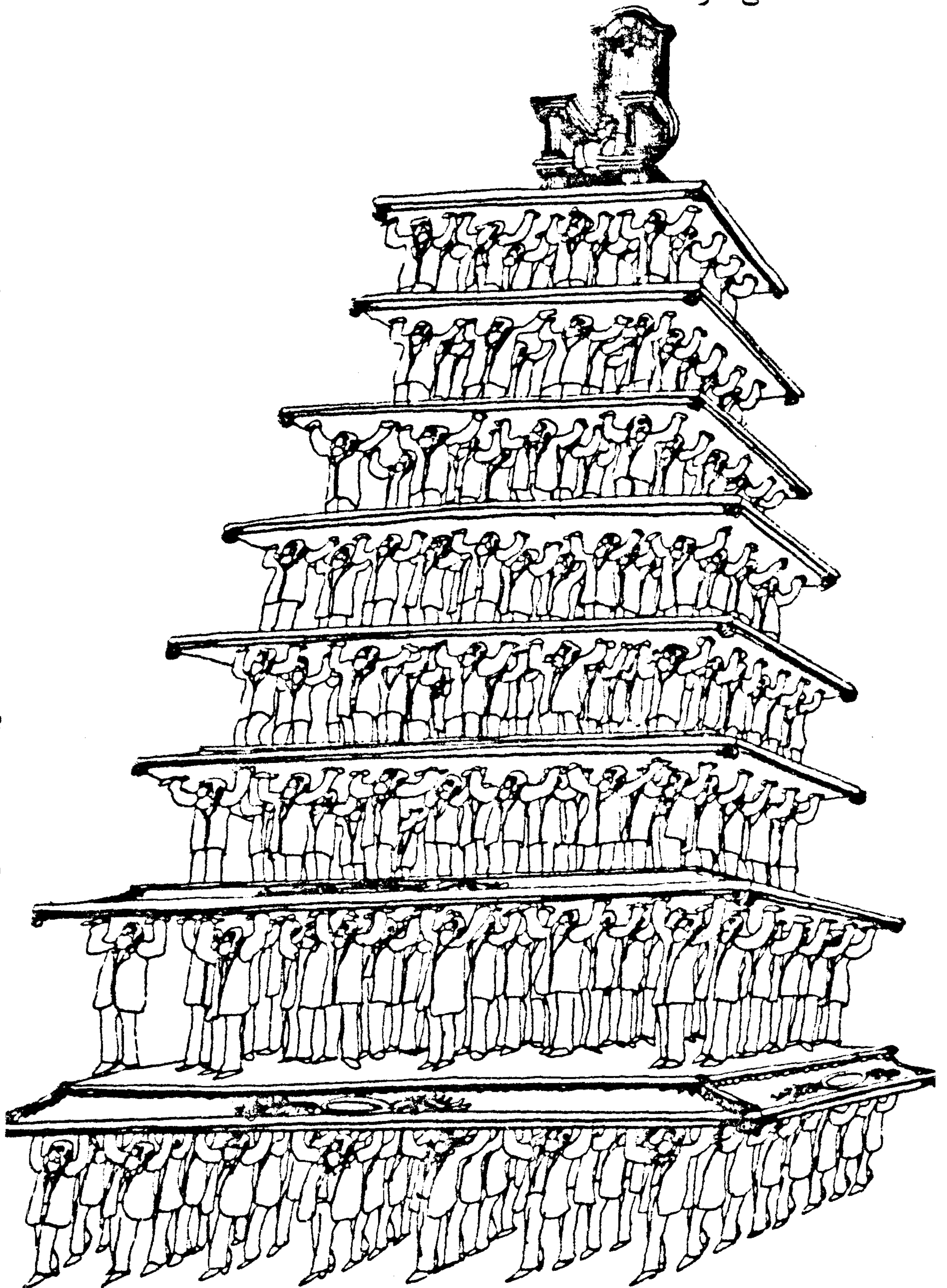
در مقاله نخستین، توجه خوانندگان عزیز را مقدمتاً به آسیب‌پذیری بوروکراسی یا دیوان سالاری معطوف داشتیم. سپس سیری تند و گذرا در پیدایش و تحول دیوان سالاری نمودیم. سرانجام با تعریف دیوان سالاری آشنا شدیم تا زمینه مناسبی برای بحث‌های آینده فراهم گردد.

در مقاله حاضر، با دیدی تحلیلی به "علل ظهور دیوان سالاری" می‌پردازیم که از این رهگذر، رابطه دیوان سالاری با آسیب‌پذیری و مبتلا شدن آن به انواع بیماریهای اجتماعی بهتر برای ما معلوم شود.

در این مقاله نسبت به موضوعهای زیر بحث خواهیم کرد:

- ۱- نقش نظام سلطنتی در ظهور دیوان سالاری
- ۲- ضرورت تفکیک حکومت از دولت و نقش آن در ظهور دیوان سالاری
- ۳- نقش ارتش در ظهور دیوان سالاری
- ۴- نقش کلیسای کاتولیک رومی در ایجاد دیوان سالاری
- ۵- پیچیدگی سازمان و نقش آن در ظهور دیوان سالاری

از مسائل حاد و حیاتی آن روز، جنگ بین قبائل بود. معمولاً "قبیله مقتدر به خاطر داشتن روح سلطه‌گری، دست طمع به سوی دارائی و ثروت قبائل همجوار دراز می‌کرد و خیال یورش به آنها را در سر می‌پروراند. قبیله سلطه‌جوبه مناسبت داشتن زور و امکانات بیشتر و همچنین حس فزون طلبی به سرزمین قبائل همسایه تاخت و تاز می‌کرد و پس از به راه انداختن جنگ‌های خونین، آنها را مغلوب و منکوب خود می‌نمود. این قبیله فاتح به جای این که رقبای مغلوب خویش را بکلی از صفحه روزگار محو و نابود سازد، آنها را منقاد و مطیع خویش می‌گردانید. از همین مرحله، خود را به منزله اقلیت مقتدر و حاکم بر سرنوشت آنان معرفی می‌نمود.



این قبیله مقتدر و سلطه‌جوبه مناسبت حس فزونی طلبی و چشم طمع به امکانات، منابع و استعداد های دیگران دوختن غالباً "قبائل مغلوب را از طریق تجزیه در خود حل می‌کرد. به دیگر کلام، قبیله سلطه‌گر عناصر و استعداد های جذب پذیر را از میان قبائل مغلوب

در خود جذب و ادغام می‌کرد و عناصر جذب ناپذیر را از میان بر می‌داشت. با هر جذبی قدرت جذب بیشتری به دست می‌آورد و نیازش به استعدادها و منابع قبائل مغلوب فزون تر می‌شد. پس از مدتی، قبیله زورمند و سلطه‌گر، چندین قبیله مغلوب را در درون خود حل می‌کرد و رفتن رفته رنگ یک قوم یا ملت واحدی را به خود می‌گرفت. پس می‌بینیم جنگ هم به نوبه خود نقش مهمی در پیدایش حکومت ایفا کرده است.

در راس یک قوم مقتدر، همان رئیس قبیله فاتح قرار داشت. در واقع، او رهبری و حکومت ملی را به عهده داشت. کم کم رئیس یک قوم بر اثر جنگ‌های متعدد و نشان دادن شجاعت، لیاقت و قدرت رهبری خود به دست عوامل خارجی یا داخلی به سلطنت کشوری می‌رسید. کما اینکه عین این جریان را در فیلم "امیر کبیر" مشاهده کردیم. در آنجا هم رئیس ایل قاچار به سلطنت ایران رسید. دیدیم که نفوذ عوامل خارجی و دست‌های بیگانه در این کاری تاثیر نبود.

در روزگار ان قدیم، لزوم شناخت فرق بین دولت و حکومت چندان ضروری و مهم نبود. چون مردم عضو جامعه حکومتی بودند نه عضو جامعه تحت تصدی دولت. اساساً در آن دوره، ضرورت تفکیک این دو مفهوم سیاسی از یکدیگر عمیقاً احساس نمی‌گردید. چرا؟ به لحاظ این که حاکمیت دولت که ریشه در ملت دارد در شخص امیر یا حاکم یا سلطان تجسم یافته بود. خاک کشور و تمام افراد ملت جزو ملک و دارائی موروثی او شده می‌شدند. به عبارتی رساتر، قوای سه‌گانه دولت که یک مفهوم جدید و امروزی در عرصه علوم سیاسی است، در وجود شخص سلطان جمع بود. در تاریخ فرانسه مشهور است که وقتی ملت فرانسه به خودخواهی، زورگویی و استبداد لوثی چهاردهم، پادشاه قرن هفدهم فرانسه، اعتراض می‌کرد و خواهان برقراری دولت مشخص بود، او در جواب می‌گفت: "دولت منم".

کاوش در درون تاریخ ثبت شده و مدون گذشته،

چشمی بینابه ما می بخشد . باسیری در تمدن های باستان به نمونه های ازدیوان سا لاری تاریخی برخورد می کنیم . این دیوان سا لاری های قدیمی آرزوی رسیدن به يك هدف خاصی را در سر داشتند . مثلاً " ساختن اهرام ثلاثه مصر و دیگر آثار ساختمانی که از دوران باستان به یادگار مانده اند ، نیاز به سازمان و تشکیلات وسیعی از نظر نیروی انسانی داشته است . اهرام ثلاثه مصر بنا به دستور فراعنه مصر ساخته شده اند . پس ملاحظه می شود که دیوان سا لاری در مصر باستان در پرتو نظام سلطنتی بوجود آمده است .

در مقاله نخستین ، به نمونه های دیگری از دیوان سا لاری های قدیمی اشاره کردیم که عبارت بود از دیوان سا لاری روم و دیوان ساری چین . اینک باید پرسید که آیا این دیوان سا لاری های قدیمی با دیوان سا لاری های کشورهای صنعتی جهان امروز و جوه اشتراکی دارند یا خیر . در پاسخ باید بگوئیم خیر . آنچه که در بین دیوان سا لاری های باستانی ، مشترک می باشد ، این است که آنها گروه های ساده ولی پر جمعیتی بودند . آنان بدین خاطر دور هم جمع شده بودند که کار عظیمی را انجام دهند . این کار عظیم صرفاً " تکرار پیایی يك کار ساده بود . با علم به این که سازمان در هر عصری ، بازتابی از اوضاع و احوال اجتماعی است ، این گروه های کثیر هم از نظر ساختاری چیزی بیش از تکرار بیشمار يك نوع رابطه انسانی نبودند . به دیگر سخن ، در دیوان سا لاری عهد باستان مصر ، بیش از يك نوع رابطه آمرانه يك سویه چیز دیگری وجود نداشت . در واقع ، این نوع رابطه در شکل " خالص و محض " خود ، اشاره به رابطه بین ارباب و برده می کند .

ویژگی دیگر این گونه دیوان سا لاری های باستان که با خصلت آمرانه آنها پیوند دارد ، وجود سطوح مختلف اختیار است که از بالاترین تا پایین ترین سطح جریان دارد . این سطوح مختلف اختیار با مقایسه سطوح اختیار در دیوان سا لاری های بعد از دوره صنعتی شدن جوامع بشری ، نسبتاً " اندک بود . به خاطر سادگی و یکنواخت بودن وظایف ، يك نفر می توانست به نحو موثرتری بر کار بسیاری از افراد نظارت و سرپرستی کند بی آنکه به ترتیبی بر خطوط مشخص اختیار خدشه وارد سازد یا بردشواری و پیچیدگی آنها بیفزاید . چنین نمونه های هنوز در بسیاری از کشورهای کم رشد دنیا ای امروز

وجود دارد . مثلاً " يك رئیس دفتر ممکن است بر کار هشتاد نفر کارمند دفتری نظارت مستقیم و انحصاری داشته باشد .

ضرورت تفکیک حکومت از دولت و نقش آن در ظهور دیوان سالاری

گاه گسترش دستگاه و تشکیلات سیاسی دولت راکه در برگیرنده طبقه کارکنان دولت است به کار زمان های کاملاً " جدید نسبت می دهند . بدون تردید ، بسیاری از اصلاحات و بهبودهایی که در کارکنان ثابت دولت پدید آمده ، مربوط به زمان حاضر است . اما کلماتی مانند خدمت دولت Civil Service یا مستخدم دولت Civil Servant که با آنها آشنائی داریم ، ریشه در گذشته های دور دارند .

تاریخ ملل جهان شاهد آن است که دربار شاهان گذشته تعدادی مستخدمین حکومت را در خدمت داشت . این مستخدمین حکومت در شمار مدیران تشکیلات حکومت محسوب می گردیدند . این قبیل مستخدمین حکومت را در تمدن های باستان هم مانند سومر ، مصر ، بابل ، آشور و چین کمابیش مشاهده می کنیم . اگر از نظر زمانی قدری جلو تر آئیم حتی نمونه های از این گونه مستخدمین حکومت را در دوران نخستین حکومت انگلیس هم می توان یافت . در این گونه تمدن های کهن ، کار شاهان عبارت از کشورداری و سامان بخشیدن به وضع مالی آن بود . وصول مالیات های جنسی ، لشکر کشی به کشورهای همسایه و کسب غنائم جنگی ، بهترین طریق تامین بودجه و پر کردن خزانه شاهی بود .

رفته رفته به تعداد مستخدمین حکومت و قدرت آنان در دربار شاهان افزوده شد . این دورنمایی از تمدن های باستان است . اما وقتی این تمدن های کهن را پشت سر می گذاریم و نظری به اروپا می اندازیم با این واقعیت برخورد می کنیم که شاهان انگلیس از سلسله نرمن ها در پدید آمدن مدیریت متمرکز در انگلستان کمر همت بستند و از این راه اقدام به تربیت گروهی از مدیران کردند . بدین جهت ، مستخدمین حکومت دربار هم روز به روز ، حیثیت ، اعتبار و تشخیص بیشتری به دست می آوردند . حتی دایره نفوذ و قدرت آنان در زمان سلطنت هانری دوم ، پادشاه انگلیس و پسران

وی، وسعت بیشتری یافت. زیرا انگلستان در آن زمان به خوبی اداره می‌شد و در شمار منظم‌ترین کشور در تمام اروپای غربی محسوب می‌گردید. در این زمان، فرقی بین مستخدمین قدیمی حکومت دربار و کارکنان قدیمی دولت در میان نبود. در واقع، هنوز تفکیکی بین حکومت و دولت صورت نگرفته بود. تمام مستخدمین حکومت، کارکنان و مستخدمین خاندان شاه قلمداد می‌شدند. کارمندان، حسابداران، مدیران، آشپزهای دربار، شاگرد آشپزها، مهتران و نوکران همگی به دسته مستخدمین تعلق داشتند که کمر به خدمت شاه و خاندان او بسته بودند. زیرا مملکت در وجود شاه خلاصه می‌شد!

آن زمان ضرورتاً "خدمت عمومی دولت به ناچار با خدمت داخلی دربار درهم آمیخته بود. اما کم‌کم با گذشت زمان و پیش آمدن نیازهای جدید، دوره تازه‌ای آغاز شد. در این دوره، شاهد آنیم که دستگاه اداری ملی به تدریج از تشکیلاتی که اداره‌کننده امور داخلی دربار سلطان بود، جدا می‌شد. در این میان، فاصله زیادی در پیش بود تا بتوان فرق جدیدی بین امور خصوصی و کارهای دولتی سلطان قائل شد. یا بتوان فرقی بین کارکنان دربار که کمر به خدمت خاندان سلطنتی بسته بودند و آنانی که امور کشور را اداره می‌کردند، قائل شد. بعداً "پادشاهان به خاطر دلائل عملی در صدد تفکیک کارکنان دولت از کارکنان دربار برآمدند. ناگفته نماند که سلطان در آن زمان همواره در حال سفر و حرکت بود. زیرا اولاً "پادشاه نرمی، در این سیر و سفر محل ثابتی نداشت. ثانیاً "از سرمایه ثابتی برخوردار نبود. حرص فزاینده و کسب دزآمدی بیشتر هم دست به دست هم داده سبب گشتند که شاه زندگی سرگردانی داشته باشد و همواره از یک منطقه کشور به منطقه دیگر در حرکت باشد. ضرورت کشورداری چنین اقتضای نمود که باروش‌های زور، تهدید و اعراب، اقدام به جمع‌آوری مالیات نمایند. این امر باعث شد که شاه مرتباً "به سفرهای خود ادامه دهد. در آن زمان کمیابی و سائل ارتباطی بسیار عیان و انکارناپذیر بود. از اینرو، حمل و سائل سنگین و بزرگ، کاری بس مشکل و طاقت فرسا بود. در نتیجه، حمل آذوقه هم برای افراد و اسب‌ها در این سیروسفرهای پیاپی، کاری دشوار بود. روش ساده‌تر آن بود که افراد را در حین سفر بر

سرخوان‌های گسترده دیگران بنشانند و اسب‌ها هم از علفزارها و مرغزارها تغذیه کنند.

این دورنمای تاریخی نمایانگر آن است که تمام دستگاه اداری پادشاهان قدیمی جزئی از دربار بود. به همین مناسبت، این دستگاه اداری مرتباً "بدنیال شاه از این سوبه آن سو، روان و سرگردان بود. وانگهی به مرور که دستگاه اداری پیچیده‌تر می‌شد مرتباً "کار حرکت دادن و انتقال گروه کارکنان دربار در سفرهای مختلف در کنار شاه، دشوارتر می‌شد. در این میان، دشواری انتقال دادن پرورنده‌ها، دفاتر و طومارها به منظور انجام دادن امور بازرگانی یا مراجعه به آنها را می‌توان نادیده گرفت. پس چاره این سرگردانی، استقرار یک اداره مرکزی در محل ثابتی بود. در این محل ثابت بود که امور بازرگانی دائمی معامله شده و پرونده‌های اداری نگهداری می‌شد. به خاطر این دلیل عملی بود که خدمت دولت به تدریج از محیط داخلی دربار شاه متمایز و جداگشت. به خاطر همین دلائل عملی، لندن مناسب‌ترین محل ثابت برای استقرار اداره مرکزی دائمی شد.

مدیریت مالی اولین قسمتی بود که دم از استقلال و حیات مالی تازه زد. مدیریت مالی با جدا شدن از تشکیلات دربار، کمک شایانی به تشکیل اداره مرکزی کرد. در روزهای که حکومت به معنی استثمار افراد بود، عالی‌ترین هدف حاکم زمان، عبارت از بیشتر چپاول کردن رعایای خویش بود. پادشاه خوب آن روزگاران، کسی بود که گام موثری در جهت توسعه رفاه ملت خویش برمی‌داشت. به لحاظ این که اوباقوه درک و تعقل خود می‌دید که یک اجتماع خوشبخت و مرفه می‌تواند به راحتی و بودن برخوردار و شورش مالیات بیشتر بی‌پروا زد. پس طبیعی بود که اخذ مالیات بایستی بزرگترین سهم در برنامه شاهانه داشته باشد تا کشور از نظر مالی استقلال کافی داشته روی پای خود بایستد. از اینرو، بیشترین توجه باید معطوف به جمع‌آوری مالیات و مدیریت مالی در آمدشاهانه می‌شد!

آرام آرام، به مقتضای زمان، قسمت‌های دیگری مانند خزانه‌داری، دادگاه، مهرداد سلطنتی و دبیرخانه از تشکیلات دربار سلاطین جدا شدند و به ادارات دولت افزوده گشتند. این عوامل هم به نوبه خود دست به دست هم داده زمینه را به تدریج برای

ظهور دیوان سالاری فراهم نمودند.

نقش ارتش در ظهور دیوان سالاری

گفتیم که در روزگاران کهن که جوامع بشـری در دوران طفولیت بسر می بردند و توسعه زیـادی نداشتند، افراد بشر برای رفع نیازهای خود شخصا اقدام می نمودند و چندان نیازی به وجود دولت به معنای امروزی و جدیدش احساس نمی گردید. اما در پاره ای از امور مانند برقراری انتظامات، رسیدگی به شکایات و دفاع در مقابل حمله و تجاوز اقوام دیگر که مستلزم اقدامات عمومی بود، نیاز به وجود حکومت در حد بسیار ساده اش احساس می شد. افراد ناچار گردیدند که به شخص یا اشخاصی که مقام حکومت را داشته باشند، متوسل شوند. به همین لحاظ، امور مربوط به جنگ، مالیات و دادگستری از قدیمی ترین و ریشه دارترین وظایف حکومت های نخستین به شمار می روند.

مسلمانان جنگیدن نیاز به نیرو، سازمان، تشکیلات و رهبری دارد. اینها را می توان تعبیر به تشکیلات ارتش نمود. اصولاً "واژه ارتش را می توان دو گونه معنا کرد: گاه منظور از ارتش عده زیـادی از مردان مسلح است که برای هدف نخستین جنگ زمینی سازمان یافته باشند. و گاه منظور از ارتش اشاره به تمام نیروی انسانی آموزش دیده یی است که در خدمت سلطان یا کشوری درآمده باشند و کارشان دفاع از کشور در مقابل هجوم اقوام بیگانه باشد.

ناگفته پیداست که خصوصیت و سازمان ارتش ها به مقتضای زمان دستخوش تحول می گردند. همچنین عوامل اقتصادی، سیاسی، جغرافیائی و اجتماعی ملل در ادوار مختلف منجر به تجدیدنظر در سازماندهی و ساخت ارتش ها می شوند. بدون تردید، پیشرفت

علوم و تکنولوژی بر سازماندهی ارتش و حتی طبیعت جنگ اثر عمیق و تعیین کننده دارد.

در تمدن های باستان، ارتش ها به شیوه های گوناگون شکل گرفته اند. گاه بر اساس سربازان پیاده و جنگجویان سواره نظام صاحب تشکیلاتی شده اند. گاه به مدد افراد حرفه ای یا غیر حرفه ای سازمان یافته اند. گاه متشکل از مزدوران بوده اند که به خاطر پیول

یابه دست آوردن غنائم جنگی تن به نبرد داده اند. زمانی هم مرکب از وطن پرستانی بوده اند که به خاطر علتی خاص مثلاً "حس وطنخواهی و دفاع از سرزمین اجدادی، کمر به پیکار بسته اند. قدر مسلم این است که ارتش های قدیم به منظور پاسداری از تمدن های باستان و دفاع از سرزمین ها در مقابل هجوم اقوام بیگانه از نوعی سازمان و رهبری برخوردار بوده اند. بنابراین، تصور ارتش های باستان که محروم و بی بهره از تشکیلات، ساز و برگ جنگی و فرماندهی باشند، امری محال بوده است.

عواملی از دیرباز در پیدایش و رشد سازمان ارتش موثر بوده اند. این عوامل عبارتند از: پیدایش دولت شهرهای مستقل در بین النهرین و مصر، تلاش مداوم آنان برای بدست آوردن زمین قابل کشت و حق استفاده از آبیاری و بالاخره ایجاد استحکامات و گسترش دولت شهرها به شکل سرزمین شاهان و امپراطوریه ها.

چهار نوع نیروهای مسلح را می توان در ابتدای تاریخ دره نیل تشخیص داد. در درجه اول، یک طبقه بسته جنگجویان Caste وجود داشت. وظیفه این طبقه بسته، محافظت از جان حاکم یا سلطان بود. این طرز تفکر، نطفه تشکیل گارد شاهی را در دل تاریخ باستان نشان می دهد. گارد شاهی که امروزه در کشورهای سلطنتی وجود دارد، اقتباسی از همین طرز تفکر است. گروه محافظ حاکم، "در حضور سلطان غذای خورد". بعد از محافظین سلطان، قشون شهرستان در درجه دوم اهمیت قرار داشت. این قشون در نواحی خارج از پایتخت زیر نظر حاکم یا شاهزاده بزرگی خدمت می کرد. طبقه سوم از سربازان در قدیم وجود داشت که به آنان سربازان مزدور می گفتند. این مزدوران گاه به صورت بردگانی بودند که کمر به



خدمت فراغنه نخستین مصر بسته بودند. یادرشمار غارتگران بی فرهنگی بودند که در طول و عرض خاور نزدیک در عهد باستان پراکنده بودند. نوع چهارم نیروهای مسلح، از راه سربازگیری اجباری تاملین می‌گشت. معلوم می‌گردد که از همان دوره باستان، نهاد سربازگیری اجباری وجود داشته است، این نوع سربازگیری غالباً " همراه با خدمات عمومی بوده است. قاعدتاً " فرماندهی جنگ با شخص سلطان بود. بعلاوه، او وظایف کشیش اصلی و مقام عالی قضائی را نیز به عهده داشت. ارتش‌های باستان باعث تهی شدن خزانه ملی نمی‌شدند بلکه برعکس، در حکم یک وسیله اقتصادی برای ایجاد ثروت بودند. به دیگر سخن، این ارتش‌ها با اینکه مانند امروز حقوق بگیر نبودند اما از طریق تصاحب بردگان، غارت، خراج و گرفتن مالیات جنسی به ثروت حاکم می‌افزودند.

بعد از طی قرون میانه، رفته رفته فکر جدیدی در اذهان فرماندهان ارتش پیدا شد. این فکر جدید ایجاد و توسعه ارتش‌های ثابت و دائمی بود. داشتن ارتش ثابت و دائمی، مستلزم سازماندهی جدیدی برای ارتش بود. گام دیگری باید برداشته می‌شد تا بر ابعاد سازماندهی ارتش بیفزاید. این گام جدید، اجباری کردن خدمت نظام برای عموم ملت بود. با قانونی کردن خدمت نظام، سربازگیری از جوانان واجد شرایط آغاز شد و در مدتی کوتاه ارتش یک میلیون نفری هم در بعضی از کشورهای جهان، سازمان یافت. امروزه در برخی از کشورهای پر جمعیت جهان، تعداد نفرات ارتش از مرز دهها میلیون نفر گذشته است. روشن است که ارتش‌های بزرگ جهان نیاز به سازمان‌های وسیع و بودجه هنگفتی دارند. می‌بینیم نیازهای نظامی، دولت‌های جدیداً نان را ملزم ساخته که دامنه خدمات عمومی و ارتشی را توسعه دهند. همین مساله نمایشگر این است که ارتش‌های بزرگ جهان در ظهور دیوان - سالاری نقش موثری داشته‌اند.^۳

نقش کلیسای کاتولیک رومی در ایجاد دیوان سالاری

اساساً " دنیای غرب نسبت به نظام سازماندهی عشق وافر می‌ورزد. می‌کوشد هر چیز را تحت نظم و ترتیب

و سازمان در آورد تا آن را بهتر اداره کند. از این رو، از پیریشانی، پاشیدگی، آشفتگی و نابسامانی حتی المقدور گریزانست. سازماندهی به مسیحیت هم از این قاعده مستثنی نیست. در مسیحیت، کلیسای کاتولیک، عشق به سازمان و تشکیلات دارد. برای مثال می‌توان یادآور شد که مسیحیت در قرون وسطی دارای همان سازمانی بود که امروز بزرگترین موسسات اروپائی دارد. امروزه، سازمان کلیسای کاتولیک رومی هم طراز یکی از بزرگترین تاسیسات دولتی محسوب می‌گردد. رتبه‌های کلیسای آن از پاپ گرفته تا ساده‌ترین کشیش در سطح ده به قدری سلسله مراتب پیچیده دارد که این پیچیدگی در هیچ سازمانی تا این حد یافت نمی‌شود. این سازمان پیچیده غالباً " منبعث از همان علاقه و روح سازماندهی در دنیای غرب است. از کوچکی یک فرد غربی را طوری بار می‌آورند که صاحب مغزی متفکر و مبدع شده با روح سازماندهی خوگیرند. یک فرد غربی به خاطر داشتن همین تربیت فکری، می‌کوشد که به مسیحیت و کلیسایم مانند دولت تشکیلات مفصلی ببخشد.

قدرت هماهنگ کننده عالی در سازمان کلیسای کاتولیک رومی در وجود پاپ نهفته است. در ضمن، یک سلسله مراتب جهانی در هماهنگی امور کلیسای کاتولیک رومی به پاپ کمک می‌کند. کلیسای علاوه بر اینکه دارای سازمان‌های ستادی رسمی است از هر کس هم که در این سلسله مراتب پیچیده، جایگاه خاصی برای خود دارد، می‌خواهد که در نقش " ستاد اجباری" انجام وظیفه کند. این مساله بدان معناست که مقامات مافوق کلیسا باید قبل از هرگونه تصمیم‌گیری، بازیردستان که واجد اطلاعات و عقایدی در زمینه‌های مختلف هستند، مشورت کنند. پیروی از نظرات مشورتی ضروری نیست اما مشورت الزامی است. در ضمن، به اسقف‌ها اختیار و مسئولیت قابل ملاحظه‌ای تفویض شده است. زیرا آنان می‌توانند در باره موضوعات اساسی که در رابطه با تعیین خط مشی سازمان و تشکیلات کلیسا می‌باشند تصمیم‌گیری نمایند.^۴

از این مقدمه پیداست که سازمان کلیسای کاتولیک رومی به خاطر داشتن تشکیلاتی وسیع و پیچیده توانسته است همه شؤون اروپای قرون وسطی را زیر پوشش خود گیرد و بر آن سایه افکند.

پیچیدگی سازمان و نقش آن در ظهور دیوان سالاری

می‌دانیم ده بشر موجودی است اجتماعی. لاجرم میل دارد در کنار هم نوعان خودی سربرد. این امر مستلزم داشتن زندگی گروهی است. ابعاد زندگی گروهی به مقتضای زمان در یک وضع ثابت باقی نمی‌مانند. زندگی گروهی همچون موجود زنده از سادگی به پیچیدگی میل می‌کند. اصطلاحاً "تشکل گروه‌های بزرگ و پیچیده را تعبیر به سازمان‌های اداری می‌کنند. همگام با فرا رسیدن و توسعه انقلاب صنعتی، زندگی سازمانی آشکارا در صنعتی‌ترین کشورهای جهان مشاهده می‌گردد. اگر این گونه کشورهای پیشرفته صنعتی در این زمینه خاص، قافله سالار کشورهای دیگر جهانند پس ملاحظه می‌کنیم که رفته رفته میلیون‌ها مردم جهان به تاسی از آنان نوعی زندگی را دنبال خواهند کرد که از ویژگی برجسته و بارز آن، شرکت در گروه‌های سازمانی بزرگ است که تعبیر به دیوان سالاری می‌گردند.

در کنار رشد سریع دیوان سالاری ها در عرصه حیات اجتماعی، یک گرایش فزاینده دیگر را نیز می‌توان مشاهده نمود. این گرایش فزاینده همان میل مردم به شهرنشینی است. می‌بینیم مردم در دامان شهرها برای حصول هدف‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجتماعی در سازمان‌های بسیار پیچیده گردهم آمده‌اند. در سپیده دم قرن بیستم فقط ۱۶ میلیون از جمعیت جهان ساکن شهرهای بزرگ بودند. یعنی شهرهای بزرگی که بیش از صد هزار نفر جمعیت داشتند. در نیمه قرن بیستم، رقم رشد جمعیت حدود ۱۹/۵ برابر شده است. یعنی به ۲۱۴ میلیون نفر رسیده است. این جمعیت شهرنشین تاکنون همچنان روبه افزایش است و مهاجرت‌ها از روستا به شهر هم از دلائل بارز آنست.

در دید بسیاری از دانشمندان، روند سازمان‌های اقتصادی در راستای تنوع یابی و گسترش ابعاد آنها امری اجتناب ناپذیر بوده است. هدف‌های این گونه سازمان‌ها چیست؟ مسلماً "تولید محصولات گوناگون در جهت ارضای نیازهای بشر. برای رسیدن به این هدف، کسب کارآئی بیشتر ضروری است. مجموعاً "نیل بدین هدف‌ها مستلزم گسترش پیچیدگی سازمانست. همین امر به سهم خود، زمینه ساز خوبی برای ظهور دیوان سالاری است.^۵

پس جادارد بگوئیم که مسیحیت در قرون وسطی، ابعاد یک حزب دیوان سالار را پیدامی‌کنند که افراد امت مسیح در واقع، عضو آن هستند. در این زمان کسی مسیحی است که علاوه برداشتن معتقدات خاص مسیحی، در ضمن یک عضو رسمی و وابسته به کلیسا نیز باشد. معلوم است که مراد از کلیسا فقط اشاره به ساختمان فیزیکی آن نیست. در واقع، این معنای خاص و محدود آنست. کلیسا در معنای عام، دربرگیرنده امت مسیحیت است که همه افرادش وابسته به سازمان مرکزی کلیسا می‌باشند. وقتی کلیسا دارای چنین معنای گسترده و وسیعی است پس خواه ناخواه دارای سازمانی از نوع دیوان سالاری خواهد بود. در این صورت، نقش آن را در ایجاد دیوان سالاری نباید نادیده گرفت.

در دنیا شرق بویژه در اسلام هم این نوع سازمان دیوان سالاری را سراغ داریم. مثلاً "آستان قدس رضوی در مشهد، نمونه‌ای از آنست. این آستان، دارای سازمان و تشیلات بسیار وسیعی است. حدود ۴۰۰۰ نفر کارمند دارد. ده‌ها هتل تحت پوشش آستان قدس رضوی قرار داشته به مسافرین و زائرین مشهد خدمت می‌کنند. ده‌ها کارخانه از قبیل کارخانه کمپوت‌سازی، رب گوجه فرهنگی، نان رضوی زیر نظر آن اداره می‌شوند. علاوه بر اینها، دارای مراتع زیاد، اراضی کشاورزی و حتی مزرعه نمونه است. تعداد زیادی احشام و دام در اختیار دارد. صاحب چاه‌های کشاورزی فراوانی است. حدود ۱/۴ از واحدهای مسکونی شهر مشهد تعلق به آستان قدس رضوی دارد. یک مرکز پژوهش‌های اسلامی زیر نظر آن به کار خود ادامه می‌دهد. دانشکده علوم اسلامی رضوی وابسته به آنست. اخیراً "دست به انتشار" روزنامه قدس" زده است.

در درجه اول، موقوفاتی در سطح استان خراسان دارد و در درجه دوم در تمام سطح کشور کتابخانه بزرگ و نفیسی با کتب خطی بسیار گرانبها متعلق به آنست. سازمان انتشارات آستان قدس رضوی وابسته به آنست. بودجه هنگفتی مستقل از بودجه کشور دارد و حتی می‌تواند در مواردی به دولت هم کمک کند. با این توضیحات، عظمت این سازمان دیوان سالار بهتر برای ما معلوم می‌شود.

پس دیدیم که پیچیدگی روابط اجتماعی، بویژه در سازمانها ایجاد دیوان سا لاری می‌کند. برعکس، وقتی زندگی اجتماعی ساده و روابط متقابل افراد مستقیم و چهره به چهره باشد و نهادهای جامعه کوچک باشند، آنوقت ممکن است افراد گرایشی به تنبلی، بی‌تفاوتی و سستی داشته باشند. در چنین شرایطی، به ندرت می‌توان سازمانی را در حد دیوان سا لاری یافت. بدیهی است در محیطی که شبکه روابط اجتماعی پیچیده باشد خواه ناخواه ابعاد نهادها و سازمانها هم گسترش خواهند یافت.

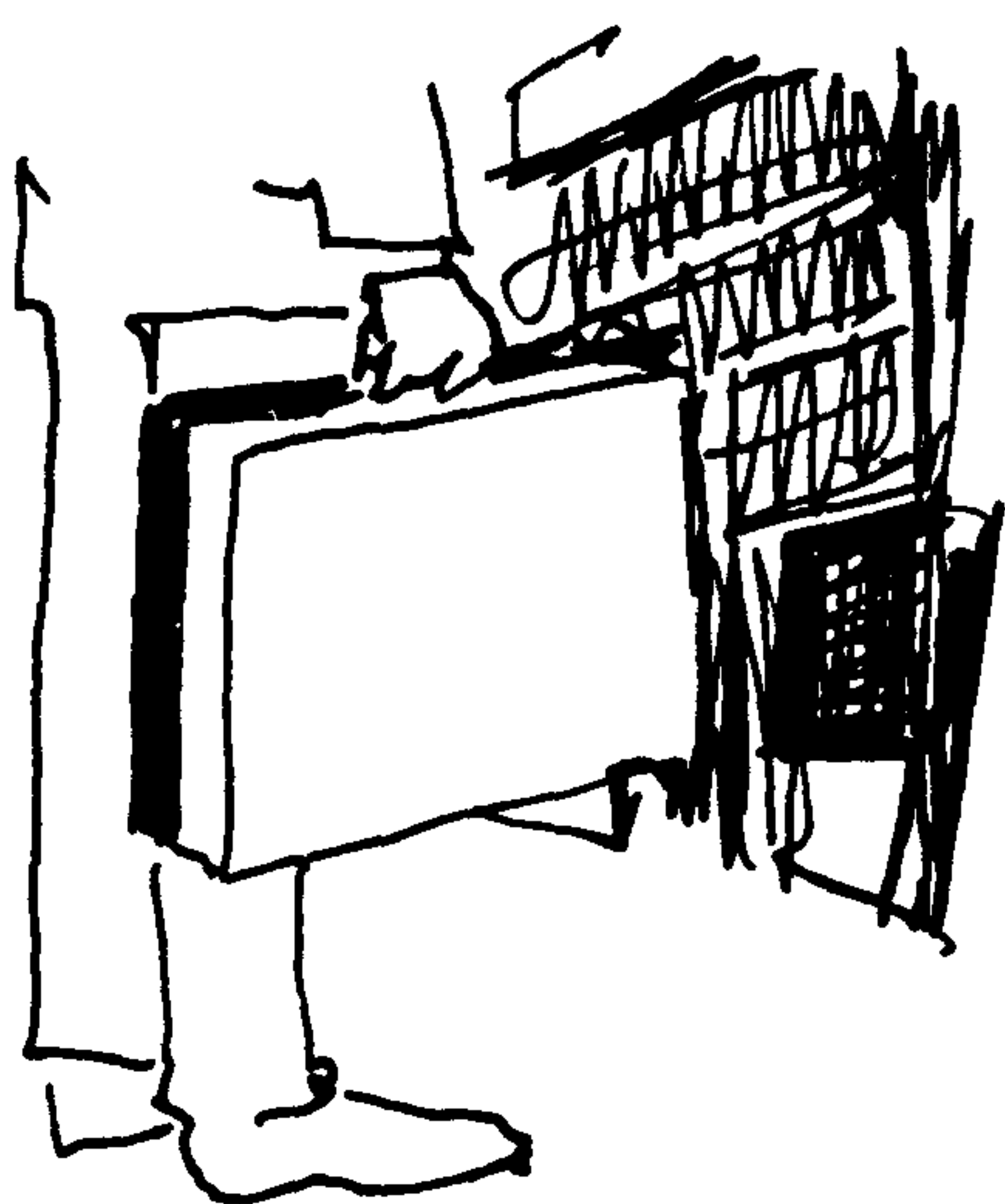
دیدیم که این‌گونه سازمانها حالتی مقرراتی، خشک، بی‌روح و غیر خصوصی به خود می‌گیرند و روش‌ها با دقت زیاد اعمال می‌شوند. در این صورت، تولید دیوان سا لاری نتیجه اینکار است. دیوان سا لاری را نمی‌توان از عرصه جامعه ریشه کن نمود مگر این‌که علل وجود آورنده پیچیدگی را از میان برداشت، موقعی می‌توان پیچیدگی را بد دانست که ما پیچیدگی و اندازه سازمان را ذاتاً " بد بدانیم.

اصطلاح دیوان سا لاری نه تنها مبین رشد خاصی از سازمانست بلکه ممکن است گویای يك روش یا مرحله‌ای از زندگی اجتماعی بشر هم باشد. دیوان سا لاری، حالتی از جامعه بشری است که در آن نهادها و سازمانها بر افراد و روابط خانوادگی آنان تاثیر عمیقی می‌گذارند. دیوان سا لاری به مرحله‌ای از رشد جامعه اشاره می‌کند که در آن تقسیم کار، تخصص، سازمان، سلسله مراتب، برنامه‌ریزی و تقسیم بندی گروه‌های بزرگ بشری، چه به صورت روش‌های داوطلبانه چه غیر داوطلبانه، دستور روز به شمار می‌روند. به همین خاطرست که ما رابطه روشن و اجتناب ناپذیری را بین پیچیدگی و دیوان سا لاری مشاهده می‌کنیم. باید اذعان داشت که پیچیدگی، عمده ترین علت زیربنایی در ظهور دیوان سا لاری است. عامل مهم دیگر در محیط دیوان سا لاری این است که ارزش‌های فرهنگی مرتباً " در حال تغییرند. در حالی که روندها به سهولت قابل اندازه‌گیری نمی‌باشند اما کاملاً " نمایان است که دیوان سا لاری‌های معاصر بیش از پیش باید با هدف‌های متعدد روبرو گردند و برای نیل به آنها تلاش پیگیر و خستگی ناپذیری بشود. در زمان گذشته، هدف برای فرماندهان بزرگ نظامی، روشن

و بدون چون و چرا بود. زیرا غیر از پیروزی، چیز دیگری نمی‌توانست هدف باشد. در ساختن اهرام مصر، هدف یکی بیش نبود و آن به پایان رساندن آن بود. هر چیز دیگر تابع این‌گونه هدفها بود. با تمام اینها، از نظر اکثر دیوان سا لاری‌های معاصر، توجیه هدف دیگر چندان ساده و مستقیم نیست. جوامع صنعتی جهان در طول قرن گذشته، ارزش محسوس و پیچیده کارآئی را توسعه بخشیده‌اند.

در سالهای اخیر، در نظر گرفتن رفاه و رضایت کارمند از شغل خویش در زمره ارزش‌های مهم درآمده‌اند. از اینها گذشته، رفته رفته سازمانها چه در بخش خصوصی و چه در بخش عمومی، علاوه بر اینکه به صورت نظام درآمده‌اند در عین حال، جزئی از نظام اجتماعی هم محسوب می‌شوند. از اینرو، سازمانها نمی‌توانند در تعارض مستمر با هدف‌های نظام اجتماعی خویش باشند.

فیلیپ سلزنيك در یکی از آثار خود موسوم به " رهبری در اداره " سازمانها را نوعی نهاد اجتماعی می‌داند. از اینرو، بارسنگینی را بر دوش مدیران سازمانها می‌گذارد. این بارسنگین همان آگاهی بیشتر از این مسوولیت وسیع است. به دیگر سخن، مدیر اداره وقتی سیاستمدار می‌شود که از مدیریت اداری به رهبری اجتماعی، تغییر نقش دهد. بنابراین، مساله در سازمان دیوان سا لاری امروزی تنها به سازماندهی ختم نمی‌شود. در ساختن اهرام مصر، سازماندهی فقط مربوط به این موضوع می‌گردید که هر چه سریعتر ساختن اهرام خاتمه یابد. اما در تمدن‌های جدید امروزی، موضوع حداکثر استفاده از منابع، در نظر گرفتن رفاه کارمند و اثرات آنها بر اقتصاد کل کشور، تماماً " بر طبیعت روابط هماهنگ کننده اثر می‌گذارند.



امکان داد که با عمق بیشتری در کارهای خاصی، تخصص پیدا کنند.^۸

ارتباط و کنترل در تکنولوژی

فرایندهایی که در خط تولید شلوغ و پیر از دحام به اوج خود می‌رسند، نقطه آغاز و پایان آنها در جای دیگر است. آنان باید ابتدا کار خود را از استخراج و حمل مواد خام آغاز کنند. سپس فرایندهای گوناگونی را پشت سر گذارند. این فرایندها به ترتیب عبارتند از: تصفیه، فعالیت تکمیلی، شکل دادن و قراردادن قطعات لازم در روی خط تولید برای مرحله نهائی. آنگاه این محصولات ساخته شده که از خط تولید به صورت رقم کلافه کننده و سرسام آوری خارج می‌شوند باید مرتباً به سوی بازارهای سالم جهان سرازیر شوند تا برای تولید کنندگان نشان کسب منافع نمایند. پس ملاحظه می‌کنیم که شروع و پایان کار تولید از جمله مراحل حساس و قاطع در سازمان اقتصادی است. زیرا برای تداوم تولید انبوه، ضروری می‌باشند. این فرایندها فقط به لحاظ رشد انقلابی در علوم ارتباطات می‌توانند از قوه به فعل درآیند.

در قدیم، کار هم آهنگ سازی بین کارکردهای درون سازمانی، ساده بود. زیرا هم تعداد افراد کم بود و هم افراد با فاصله کمی در کنار یکدیگر قرار داشتند. اما سازمانها و بویژه شهرها دور از یکدیگر بودند. در روزگاران گذشته، برای حمل پست یا چاپار از اسب ها کمک گرفته می‌شد. گاه چندین روز طول می‌کشید که پست از یک شهر به شهر دیگر برسد. معنای این کار دیر خبر دار شدن از احوال اجتماعی و نحوه کارکردهای سازمانها بود. در مرحله بعد، برای این کار از درشگه‌ها و دلیجان‌ها استفاده شد. حمل پست و یا بردن پیغام مهمی از پایتخت به یک شهر دور دست گاه چندین هفته طول می‌کشید. از اینرو، شهرها در تماس دائم با یکدیگر نبودند و غالباً "از وضع یکدیگر بیخبر بودند. با توجه به این دورنما، کار ارتباط و کنترل امری بس دشوار بود.^۹

رفته رفته بر اثر رشد صنعت، عصر الکترونیک قدم به عرصه ظهور گذاشت. عصر الکترونیک از زمان جنگ جهانی دوم متولد گشته است. عصر الکترونیک

مللی که هنوز طعم صنعتی شدن را نچشیده‌اند اگر اوضاع و احوال آنها اجازه دهد با سرعت هر چه تمامتر بسوی یک زندگی اقتصادی فوق العاده سازمان یافته گام بر خواهند داشت. این امر به نظر اجتناب ناپذیر می‌رسد. زیرا دیده‌اند که ملل صنعتی جهان از راه همین دیوان سالاریها منافع مادی زیادی را از مزرعه جهان در آورده‌اند و در راه با لبردن سطح زندگی، گامهای بسیار سودمند و موفقی برداشته‌اند.

ملتی که اقتصادش مبتنی بر اداره مزرعه کوچک خانوادگی است، بدون صنعتی شدن و اختیار شهرنشینی فرصت و امکان اندکی برای بهبود و اصلاح وضع خود دارد. بدنبال تحولات اقتصادی، سازگاریهای سیاسی و اجتماعی که مشتمل بر ظهور دیوان سالاریها می‌باشند باید قافله وار در پی آنها روان گردند. پس احتمالاً " این امر مستلزم یک انتقال در دآ و رتتری و رای عام ملل اقتصادی است. و آن بسیج و حرکت سازمانها به سوی رشد دیوان سالاریها در زمینه‌های گوناگون حیاتی اجتماعی است.^۷

نقش تکنولوژی در ظهور دیوان سالاری

باید گفت که تنها امیدها و آرزوها نیستند که دنیای دیوان سالاریها را پدید آورده‌اند. بهبود ریشه‌ای و اساسی در کنترل و مهار کردن نیروی طبیعت بوسیله بشر که همگام با تعیین هدفها در سطح خاصی از سازمان اقتصادی بوده است، در عین حال شالوده ظهور دیوان سالاریها را ریخته است. توسعه کارآمد و مهار پذیری منابع انرژی بویژه نیروی بخار در قرن هجدهم، زمینه را برای تولید از طریق احداث کارخانه فراهم ساخت. تاریخ بعدی استفاده از این گونه منابع، تاریخ اصلاحات پیاپی بوده است. این تاریخ بقدری موله بوده که به نوبه خود جنبه انقلابی داشته است. بسه سخن دیگر، رفته رفته چهره صنعت دگرگون شد. با پیدایش پیشرفت هایی در زمینه تکنولوژی، روش تولید در کارخانجات عوض شد. یعنی روش ساختن قطعات یدکی جای خود را به روش تولید انبوه داد. برای این منظور، خط تولید در کارخانجات دایر شد و به کارگران

مراتب عالی اثربخشی را وارد کنترل های سازمانی نموده است. گرچه وسائل اساسی ارتباط الکترونیک، امروزه برای همگان کمابیش شناخته شده اند اما کاربرد جدید آنها به دیوان سالاری های صنعتی این قدرت را بخشیده که اولاً "ارتباط داخلی خود را با قسمت های مختلف سازمانی حفظ کنند و ثانیاً" در کوتاه ترین مدت با دیگر دیوان سالاری های صنعتی جهان تماس برقرار سازند. از اینجا، مشاهده خواهیم کرد که ظهور این گونه تکنولوژی های جدید در زمینه ارتباطات، انقلاب شایان توجهی را در تفکر ما از سازمان بوجود آورده است.^{۱۰}

توانائی بیشتر حمل محصولات به مسوازات توانائی روز افزون تبلیغ کردن آنها از طریق شبکه گسترده ارتباطات جمعی، پیش رفته است.

به اختصار باید گفت که دیوان سالاری به علت يك سلسله انتخاب های مساعد معقول که بیرون راه حل های مختلف باید صورت گیرد، رشد و نمای خود را آغاز نکرده است. بلکه دیوان سالاری نتیجه ترکیبی از عوامل گوناگون است. این عوامل عبارتند از: تقاضای ارتقاء سطح زندگی، تحولات در زمینه تکنولوژی و وجود قوانین اقتصاد دوسرانجام باید گفت که وجود دیوان سالاری ها در حکم يك ویژگی جدائی - ناپذیر از دورنمای اجتماعی بویژه در کشورهای صنعتی جهان بوده است.

اکنون باید دید که دیوان سالاری های امروز در چه محیط اجتماعی به تلاش و فعالیت می پردازند. اولاً "باید دانست که بسیاری از جوامع پیشرفته بشری شأن و مقام انسانی را شناخته اند. البته این شناسائی بدون تعارضات، کشاکش ها، برخوردها و اعتصابات به دست نیامده است. چیزی نبوده است که به سهولت و رایگان نصیب بشریت شده باشد. این شناسائی حاصل قرنهای تلاش و مبارزه آزادیخواهان، دانشمندان علوم اجتماعی و بالاخره پژوهشگران مدیریست در

آزمایش های معروف هاثورن Hawthorne Experiment بوده است. پس قرنهای طول کشیده تا شناخت شان و مقام انسان به پایه فعلی برسد. اکنون در همه نوع سازمان های دیوان سالاری بشری تا درجه زیادی، شان و مقام انسان روشن و عیانست. در دنیای

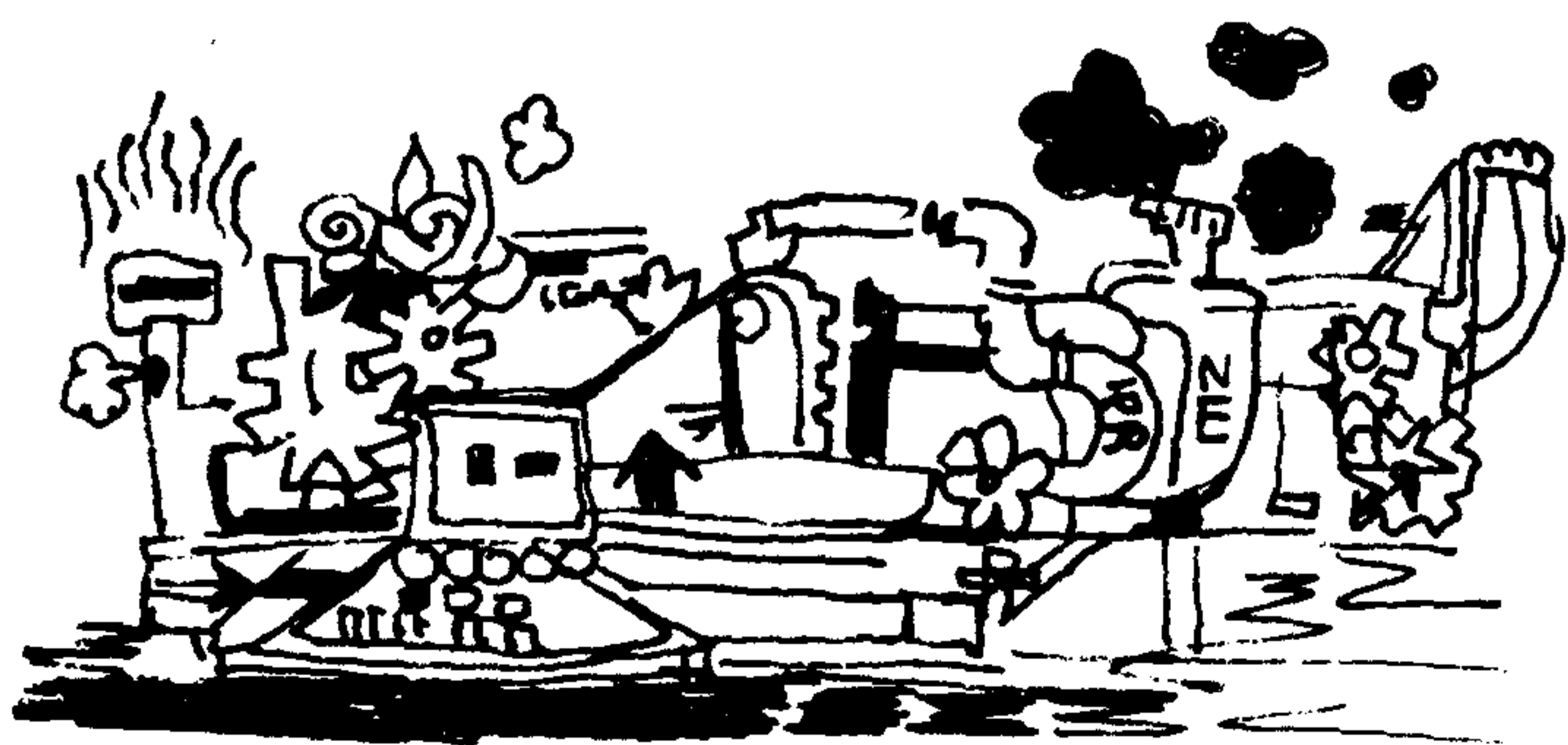
غرب، در طول دوهزار سال گذشته، بیشتر علاقه بشر به امور اجتماعی خویش، متوجه مساله رابطه فرد با سازمان سیاسی شده است. همانگونه که در صفحات پیشین توضیح دادیم، بشر از دیرباز برای کسب منافع اقتصادی و حفظ خود در برابر تهاجم گروه های اجتماعی، مجبور بوده است که خویشتن را به یکی از گروه های سازمانی وابسته گرداند. شاید قبل از دو قرن گذشته این عقیده پذیرفته شده باشد که بشر دارای حقوق خاصی به عنوان يك فرد در داخل گروه است.^{۱۱}

طی مدارج تحصیلی با لایر، نشانه دیگری از تحول در اوضاع و احوال فردی و با لارفتن شان و مقام انسانی است. به مجرد اینکه سطح تحصیلات افراد با لایر می رود بدون تردید سطح توقعات آنان هم بالا خواهد رفت. آنان از این راه امکان شناخت بهتر و بیشتری از استعدادها و صلاحیت های خویش را پیدا خواهند کرد. در نتیجه، دیگر مانند دوران گذشته در درون دیوان سالاری های قدیمی برده وار زندگی نمی کنند و رابطه آمرانه ارباب و برده حکمفرما نخواهد بود.

بنابراین، فرد نقشی در سازمان های دیوان سالاری جدید ایفا می کند که با نقش سنتی او در زمانها و مکانهای گذشته کاملاً متفاوت می باشد. در حالی که ممکن است او از تمام مزایای خویش استفاده نکند اما تردیدی نیست که حتی در پایه ترین کار مناسبت در سازمان های دیوان سالاری فعلی، شباهتی از نظر رابطه سازمانی با سازندگان اهرام مصر ندارد.^{۱۲}

نقش تکنولوژی در مسخ و یا نجات انسان

انسان به میزانی که از نردبان تکامل بالا می رود و درجه و لایر از تمدن را احراز می کند، می تواند از محدوده جبر طبیعت که از دیرباز او را احاطه کرده بیرون آید. انسان امروزی می تواند به کمک تکنیک برتر حتی در کویری که گیاه قدرت روئیدن ندارد، تمدن



عظیم صنعتی بنا کند. این عمل به معنی گسستن یکی از زنجیره‌های جبر طبیعت از پای انسان متمم شدن و پیشرفته است. به چه وسیله انسان می‌تواند این زنجیره‌های جبر طبیعت را پاره کند و تبدیل به انسان آزاده‌ای گردد؟ مسلماً "بوسیله شناخت خودجبر طبیعت و قوانین حاکم بر آن و همچنین تاثیر قوانین جبری طبیعی بر انسان. شناخت اینها با ابزار علم مقدور است. شناخت طبیعت با ابزار علم به انسان امکان می‌دهد که در پرتو استعداد آفرینندگی و شناخت علمی خویش، تکنولوژی بسازد. تکنولوژی فقط برای يك کار است. و آن اینکه انسان را تا حد امکان از قيید و بند جبر طبیعت نجات دهد و موجبات آسایش و رفاه او را در زندگی فراهم نماید.

لازم به یادآوری است که تکنولوژی دوجنبه دارد. یکی مخرب و نابودکننده و دیگری سازنده. پس تکنولوژی در عین حال می‌تواند مسخ‌کننده و یابویرانگر آدمی باشد. از سوی دیگر، می‌تواند سازنده و نجات‌دهنده انسان باشد. تکنولوژی همچون شمشیر دو دم است. شمشیر در دست مرد حق بدون چون و چرا در راه حق و قطع مفاسد پلید دیوان‌سالاری‌ها به کار می‌رود باز همین شمشیر در دست مردمست و نابخردویا در دست نااهل، موجب يك سلسله اعمال ناحق و غیرخداپسندانه خواهد شد و نهایتاً "مسخ انسان رادری خواهد داشت.

در گذشته، انسان برای تامین غذا، پوشاک و مسکن مجبور بود در شبانه روز ده یا دوازده ساعت کار کند. جبراً باید کار می‌کرد و این یکی از جبرهای طبیعی است. ناگفته نماند که تکنولوژی میزان تولید را بالا می‌برد و ساعات کار او را از دوازده ساعت به يك ساعت تقلیل می‌دهد. در حقیقت، یازده ساعت وقت انسان را آزاد می‌کند. پس تکنولوژی می‌تواند دست نجات‌دهنده‌ای باشد که به سوی بشریت دراز شده است. تکنولوژی در صورتی که در دست اهلش باشد مسلماً در راه مثبت و تقویت ارزش‌های انسانی به کار می‌افتد. از اینرو، می‌تواند انسان را به مدد دانش علمی از تمام عوامل بسیار فراوانی که آزادی انسان را محدود می‌سازند و او را در جبر قوانین جغرافیائی، علمی و طبیعی زندانی می‌کنند، رها سازد.

اگر می‌بینیم باز هم انسان امروزی با تکنولوژی

پیشرفته که در اختیار دارد بیش از انسان بی‌تکنیک گذشته کار می‌کند، این نه به خاطر پیشرفت صنعت است بلکه به خاطر سیاست آزمند و سودجویانه صاحبان نااهل تکنولوژی است. بر اساس این سیاست آزمندانة سوداگرانه، صاحبان نااهل تکنولوژی بیش از تولید صنعت، بر حجم مصرف آدمی افزوده‌اند. در حقیقت اینان مصرف تصاعدی را مرتباً "بر انسان تحمیل کرده‌اند تا سود کلانی به جیب بزنند. بخاطر رسیدن به این سود کلان طبعاً "خیلی از ارزش‌های انسانی پامال می‌گردند.

متأسفانه تکنولوژی و ماشین‌گرایی در جهان امروز در بندبستگی، ابتذال، و ستم‌گرفتار شده‌اند. گفتیم که ماشین می‌تواند نجات‌دهنده آدمی باشد اما متأسفانه اینطور نیست. از طرفی ماشین با سرعت و بازدهی سرسام‌آور خود می‌تواند به ساعت‌های فراغت آدمی بیفزاید. در این صورت، انسان می‌تواند به تربیت معنوی و تکامل خویش بپردازد. به سخن دیگر، می‌تواند به نیاز خودیابی خویش پاسخ مثبت دهد. اگر ماشین نباشد آدمی برای تامین نان، لباس و مسکن بایستی روزی ده ساعت کار کند. اما اکنون که ماشین در صحنه اجتماع قدم به عرصه ظهور نهاده برای تامین آنها فقط يك ساعت کار لازمست. بنابراین، ماشین می‌تواند بزرگترین نجات‌دهنده آدمی باشد.

ممکن است این سوال به ذهن خوانندگان عزیز خطور کند که منظور از ماشین‌گرایی چیست؟ در واقع ماشین‌گرایی یعنی قانونی که نظام سرمایه‌داری به مدد ماشین دست به تولید انبوه می‌زند تا در پرتو فلسفه مصرف پرستی باعث تولید و تصاعد مصارف کاذب شود. اینجاست که ماشین‌گرایی در اسیر کردن آدمی در قید مصرف و نمایش دادن انسان به عنوان "حیوان مصرف‌کننده"، نقش تعیین‌کننده داشته و این حالت را استادان و مودیان هم بر ماشین و هم بر انسان تحمیل کرده‌اند. در صفحات پیشین گفتیم که ماشین به مرحله الکترونیک رسیده است. به دیگر سخن، ماشین به مرحله عالی‌ترین قدرت تکاملی خود رسیده اما متأسفانه هشت ساعت کار را بجای اینکه يك ساعت کند، هجده ساعت کرده‌اند. این انتقاد بر فلسفه ماشین‌گرایی وارد است نه بر خود ماشین. در واقع، ماشین و تکنولوژی به اسارت فلسفه ماشین‌گرایی درآمده‌اند. پس ماشین

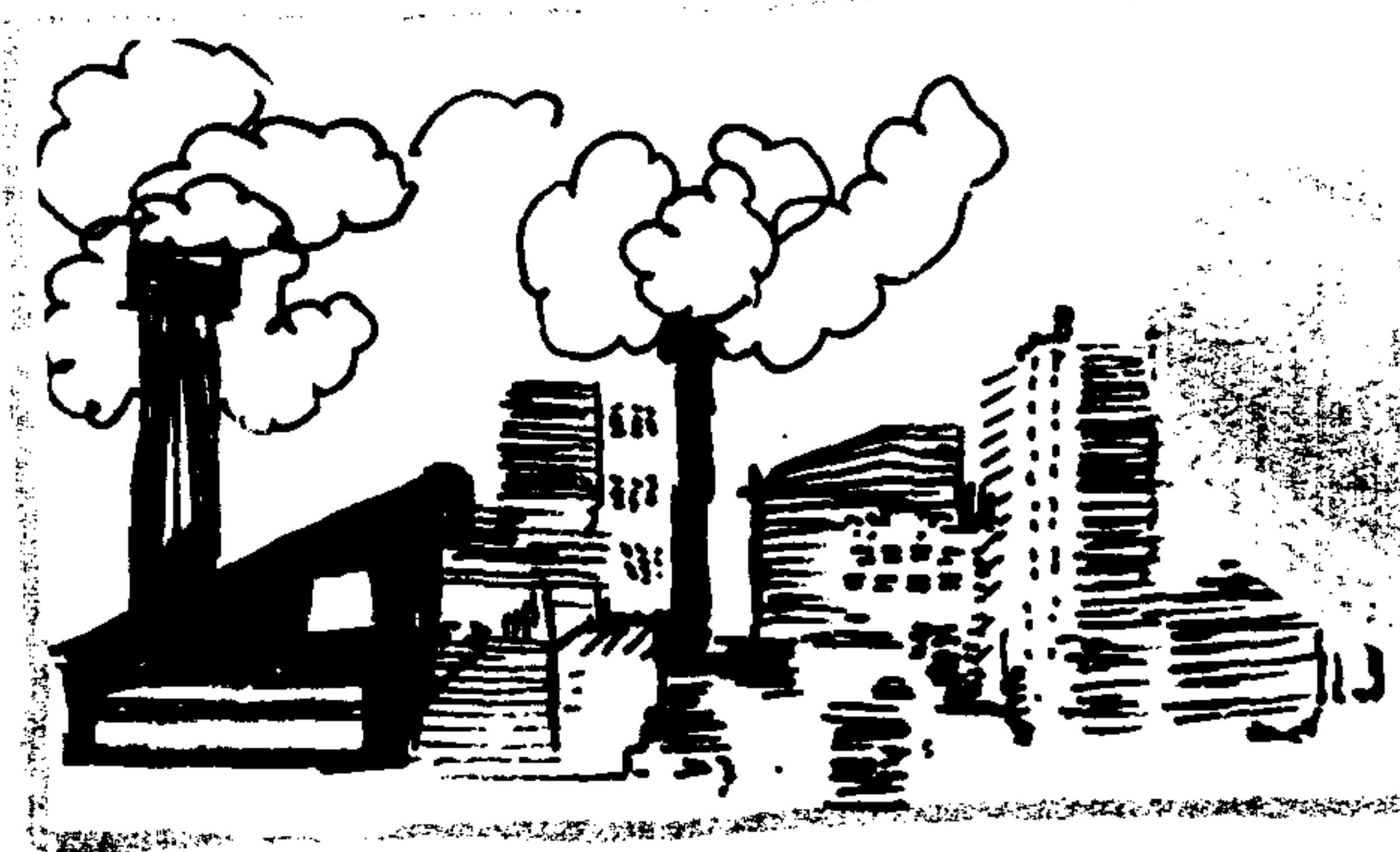
می‌تواند نجات دهنده آدمی باشد اما متأسفانه فلسفه ماشین‌گرایی مانع این کار است. ماشین‌گرایی سبب شده که ماشین، اسیرکننده و مسخ‌کننده آدمی باشد نه منجی آن. اگر ماشین، انسان را از خودبیگانه کرده به خاطر نظمی است که سازندگان و تولیدکنندگان آزمند و نااهل آن بر انسان و ماشین تحمیل کرده‌اند.

از خود بیگانگی انسان بر اثر رشد تکنولوژی

از خودبیگانگی انسان، يك فاجعه دردآور انسانی در قرن بیستم است. از خودبیگانگی، ابعاد گوناگون دارد و ممکن است رنگ عرفانی داشته باشد. عرفان مرتباً "به پویندگان راه حقیقت این نوع از خود بیگانگی را توصیه می‌کنند. این نوع از خودبیگانگی در عرفان به معنای "بیخوبی و فناست" و آن در قلمرو سیر و سلوک الی‌الله، بحث عمیق، دلچسپ و شیرینی است. اما از قلمرو بحث این مقاله خارج است. در این مقاله، منظور ما آن نوع از خودبیگانگی است که در محیط سازمان‌های دیوان سالار بر اثر رشد تکنولوژی پدید می‌آید.

از خودبیگانگی، به معنی نوعی بیماریست که در آن حال، انسان دچار نوعی از خود فراموشی است. در این حالت، انسان واقعیت وجودی خویش را احساس نمی‌کند.

می‌دانیم که انسان دارای نیازها و استعدادهای گوناگون است. پیداست که جوامع بشری همچون موجودات زنده در مراحل رشد متفاوتی بسر می‌برند. از اینرو، چهره زندگی اجتماعی و روابط مردم در جامعه پیشرفته صنعتی و نظام سرمایه داری به گونه دیگری



است. بدین معنا که نظام سرمایه‌داری و رشد تکنولوژی سبب گشته‌اند که اولاً "زندگی آدمی بسیار سنگین و فشرده گردد. ثانیاً "نوعی تولید انبوه و مصرف تصاعدي كاذب بر زندگی انسان تحمیل شود. انسان در این جامعه در وضعیتي قرار می‌گیرد که به ناچار بایستی همواره يك شكل کار انجام دهد. اما چون

انسان موجوديك بعدی نیست از اینرو، طوری ساخته نشده که همواره به يك کار جزئی خاص و یا به يك بعد خاص بپردازد. او میل ندارد که خود را يك عمر اسیرو زندانی يك کار كوچك و جزئی بداند. انسانی که مدت سی سال هر روز ۸ تا ۱۲ ساعت دائماً "يك کار تکراری جزئی را انجام می‌دهد و فرضاً "پیچی را فقط سفت می‌کند، در آن حال دیگر خود را يك موجود چند بعدی، احساس نمی‌کند.

برای اثبات مدعای خود، به عنوان شاهد زنده و گویا می‌توان به نقش چارلی چاپلین در فیلم "عصر جدید" اشاره کرد. چارلی در فیلم "عصر جدید" شخصیت مردی را در پیش چشم بیننده مجسم می‌کند که اول انسان آزادی بوده است. یعنی انسانی با تمام نیازها، کشش‌ها، احساسات، هیجانات، خواسته‌ها، علایق و استعدادهای گوناگون طبیعی. بعداً او در کارخانه بسیار عظیم و پیچیده‌ای استخدام می‌شود که اصطلاحاً "آن رادیوان سالاری صنعتی می‌گوئیم. اما او متأسفانه تصویری از مجموعه این کارخانه ندارد. در واقع نمی‌داند همه این تاسیسات عظیم و تکنیکی چه می‌سازد. و این دستگاه و تاسیسات عظیم فنی چه هماهنگی با هم دارند. او وارد يك تا لار بزرگی که سالن کار است می‌کنند. در آنجا يك صفحه نوار فلزی به صورت يك نوار ختی در حال حرکت است. این نوار از يك طرف وارد می‌شود و به طرف دیگر می‌رود. این مرد نمی‌داند که این نوار از کجا می‌آید و به کجا می‌رود و چرا این کار را می‌کند. چندین کارگر دیگر هم در کنار او ایستاده‌اند. کار این شخص اینست که روی این نوار که حرکت می‌کند و پیچ دستگاهی را که روی آنست رد کند و دست به آنها نزنند و فقط پیچ سومی را يك دور بپیچانند. بعد دوباره دو پیچ که رد شد پیچ سومی را دو دور بپیچانند و باز دو دور که گذشت پیچ سومی را نیم دور بپیچانند. و این حرکات را از نو مثل قبل عیناً "تکرار کند. به همین ترتیب تا ۸ یا ۹ ساعت آن را ادامه

می‌دهد. سوت کارخانه که به صدادرآمد، اعلام پایمان کار روزانه است. این شخص به خانه‌اش می‌آید و دیگر کاری ندارد به اینکه پیچ‌ها چه بودند. چرا این کار شد؟ از کجا می‌آمد و به کجا می‌رفت و چه چیزی می‌ساخت؟ اصلاً این مردتصوری از کاری که می‌کنند ندارد. کارگران دیگر هم که در کنار او هستند اصلاً "فرصت حرف زدن با یکدیگر ندارند. برای اینکه نوار متحرک با سرعتی که می‌چرخد اگر کارگر چشمش را به رفیق خود بیندازد تا با او صحبت کند، پیچ رد می‌شود و تمام کارخانه می‌ایستد. آنگاه می‌آیند و او را جریمه و یا اخراج می‌کنند.

کار این کارگر عبارتست از: دوچشمی مراقب پیچ‌ها بودن. و طبق دستور انجام وظیفه کردن. یعنی تمام اعمال انسانی که او انجام می‌دهد همین یک دور دو دور و نیم دور پیچاندن است.

می‌دانیم که انسان موجودی است با ویژگی‌های گوناگون. یکی از ویژگی‌های او اینست که او را "کار را می‌سنجد. ثانیاً "کار را به خاطر هدفی که دارد خودش انتخاب می‌کند. در انتخاب هدف، مقدمات کار را خودش می‌چیند. بعد در حین کار احساس می‌کند که فلان نتیجه از آن عاید می‌شود. یعنی نسبت به کار خویش آگاهی و نوعی ارزشیابی دارد. پس انسانی است با احساسات و نیازهای گوناگون.

اما همین کارگر که چارلی چاپلین نقش او را ایفا می‌کند، روزی مادر او و همچنین نامزد و دوستش برای دیدنش به این کارخانه می‌آیند. می‌بینیم این کارگر هنوز به این نظام خشن و یکنواخت مکرر یک بعدی ماشینی عادت نکرده است. همینکه در حین کار، چشمش به مادر یا نامزد و یا دوستش می‌افتد، پیچ را می‌گذارد و می‌رود به روبوسی و احوال‌پرسی آنان. یک مرتبه می‌بیند که پلیس‌ها ریختند در سالن، چراغ‌های قرمز روشن شد و زنگ خطر به صدا درآمد و بازرسان آمدند. چه خبر شده؟ تمام این کارخانه دستگاه‌های کنترلش اعلام کرده‌اند که یک پیچ نیچیده رد شده است!! با این غفلت کوچک همه چیز متوقف شد. بطوری که آمدند و بقیه او را گرفتند که این چه کاری بود که کردی؟

می‌بینیم تجلی عشق، محبت، دوستی و یاری‌ها احساس انسانی بسیار طبیعی ساده در او، سبب شد که تمام دستگاه کارخانه بهم بخورد و متوقف گردد. معنی این کار در نظام صنعتی پیشرفته جهان که متکی به صنایع خودکار است این است که انسان مجازاً کوچک‌ترین تجلی احساس انسانی را در حین کار ندارد. در واقع، انسان باید در محیط دیوان سالاری از احساسات و عواطف انسانی باشد و رفتاری ماشینی هماهنگ با حرکت ماشین داشته باشد.

اما کم‌کم همین کارگر را که عشق، محبت، دوستی و احساسات انسانی داشت، این نظام ماشینی بقدری منظم و دقیق بازمی‌آورد که او را از شخصیت انسانی‌اش تهی و محروم می‌سازد. در اینجا و تبدیل به یک انسان ماشینی یک بعدی می‌شود که مانند ماشین بدون چون و چرا دستورها را اجرا می‌کند.

این کارگر در خیابان که عبور می‌کند می‌بیند پاسبانی دارد می‌آید و دگمه‌های او به شکل پیچ‌های هشت پر است. فوراً "آچارش را از جیب در می‌آورد تا بپیچاند. خانمی را می‌بیند که مثلاً "به کلاهش یا به یقه مانتو‌اش مارکی زده است. فوراً "تنها احساسی که در او به وجود می‌آید همین است که برود یک دور یا دو دور و یا نیم دور آنرا بپیچاند!! این است فلسفه زندگی. این است معنی وماهیت حقیقی انسانیش. در اینجا و تبدیل به یک انسان محدود یک بعدی شده است. می‌پیچاند برای آنکه بخورد و می‌خورد برای این که بپیچاند. بدیگر سخن، تولید برای مصرف و مصرف برای تولید. این انسان چه فاصله زیادی از انسانیت انسان گرفته است!!

حضرت علی (ع) می‌فرماید: **اتزعم انك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر** (ای انسان آیا می‌پنداری ذره کوچک و ناچیزی هستی در صورتی که در توجه‌مان بزرگتری خفته است). این انسان در حالی که خسروی خدائی دارد و باید چانشین و خلیفه خدا در روی زمین باشد تا حدی سقوط کرده که تبدیل به پیچ و مهره شده است. به طوری که شخصیت ماشینی در او حلول کرده و حرکت ماشینی در او دیده می‌شود. در حقیقت، او خود را یک ابزار ماشین حس می‌کند. او در اینجا، مبتلاً به حالت از خود بیگانگی شده است. از خود بیگانگی گاهی به صورت بیماری شدیدی در می‌آید که طبیب باید

معالجه‌اش کند. مرض هم طبق مقاله نخستین، يك حالت انحرافی است که از عدم تعادل حیاتی ناشی می‌شود. این از خودبیگانگی بوسیله نظام ماشینی که رنگ و خصوصیت غیر انسانی دارد در آدمی حلول می‌کند. در واقع، این از خودبیگانگی بوسیله تکنوکراسی یا حکومت صنعت و ماشین‌گرایی پدیده آمده است. این صنعت و ماشین‌گرایی هم در مراکز صنعتی و یابسه تعبیر دیگر در دیوان سا لاری‌های صنعتی دیده می‌شود.

گاه این از خودبیگانگی بوسیله يك نظام اداری بسیار عظیم و پیچیده پدید می‌آید که ما آن را تعبیر به دیوان سا لاری می‌کردیم. در يك دیوان سا لاری که هزاران اتاق یا گیشه شماره دار برای کارکنان خود دارد، هر يك از کارکنان متصدی اتاق یا گیشه شماره داری است. مثلاً "کارمندی که در اتاق یا گیشه ۱۲۵ نشسته است مدت ۲۰ تا ۳۰ سال است که در این اتاق یا گیشه کار می‌کند. در واقع، او يك کار تکراری کوچکی را در تمام عمرش انجام داده است. این کارمند خودش را بیشتر متصدی گیشه ۱۲۵ حس می‌کند. ارباب رجوع هم همواره به عنوان گیشه ۱۲۵ به او خطاب یا مراجعه می‌کنند. از نظر ارباب رجوع، او به عنوان گیشه ۱۲۵ شناخته می‌شود. رفته رفته امر به خود او هم مشتبه می‌شود. یعنی در خود او هم احساسی بوجود می‌آید که او عبارتست از گیشه ۱۲۵. او دیگر آقای اصغری که دارای تخصص و تحصیلات چنین و چنانست نیست یا او دیگر فرزند فلان که دارای خصوصیات و ارزش‌های انسانی بسیار بالاست، خوانده نمی‌شود. این هم از خودبیگانگی در محیط بسیار پیچیده دیوان سا لاری است. پس این از خودبیگانگی نوعی بیماری اجتماعی است که دامنگیر کارکنان دیوان سا لاری شده است.

توضیح يك نکته در اینجا لازمست و آن این که عمل بشر می‌تواند خاص، هدفدار و متنوع باشد. اما از سوی دیگر، عمل بشر در الگوی بسیار گسترده و فراگیر هم ظاهر می‌شود. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنیم. می‌دانیم که جامعه جدید و امروزی بشر اصطلاحاً "جامعه سازمانی می‌خوانند. در واقع، فرد در این جامعه سازمانی به نحوی از انحاء اداره می‌شود. معنای این سخن این است که سازمان‌های عظیم و دیوان سا لاری

برای اداره امور و افراد از يك روند خاصی پیروی می‌کنند. این روند عبارتست از نبض اجتماع را در دست گرفتن. به دیگر سخن، سازمان‌های دیوان سا لاری می‌خواهند زمام امور را در دست گیرند و بر صحنه اجتماعی مسلط باشند. معنای این کلام چیست؟ این کلام بدین معناست که اکثر مردم اجتماع در گروه‌های کارکنان، مصروف کنندگان، دانشجویان یا سربازان توزیع شده‌اند. در واقع، سازمان‌های دیوان سا لاری جامعه بر حق انتخاب گروه‌های گوناگون اجتماع لجام می‌زنند و آنها را طبق دلخواه خود محدود می‌سازند. یا آنان را به سمتی که میل دارند، سوق می‌دهند و یارنگ خاصی به آنها می‌بخشند. این محدودسازی از چه طریقی تحقق می‌پذیرد؟ طبعاً "از راه تصمیمات کارکنانی که در سازمان‌های دیوان سا لاری خصوصی و یادولتی کار می‌کنند و امکان تماس چهره به چهره آنان با مردم اجتماع میسر نیست. از اینرو، بر نحوه رفتار سازمان‌های دیوان سا لاری با مردم جامعه ایرادی وارد است. این ایراد یا اعتراض می‌گوید: به مردم جامعه به صورت قطعات ماشین یا کارت‌های سنگه زنی نگاه نکنید. پس ملاحظه می‌کنیم که دیوان سا لاری در حکم نوعی الگوی اجتماعی برای قالب ریزی اندیشه و رفتار انسان است. دیوان سا لاری، راه‌های انتخابی بشر را محدود می‌سازد و قالب رفتار و چارچوب اندیشه برای او در نظر می‌گیرد. یا هدف‌هایی را طبق دلخواه تعیین می‌کند که آدمیان آرزوی رسیدن به آنها را در سر می‌پرورانند. به دیگر سخن، دیوان سا لاری، چارچوبی خاص برای زندگی روزمره مردم جامعه ایجاد می‌کند. متأسفانه غالب این چارچوب‌ها بیماری‌زاست و حافظ سلامت روانی مردم جامعه نمی‌باشد. ۱۳

رابطه تخصص با از خودبیگانگی

دیدیم که با صنعتی شدن جوامع بشری، تخصص مقام و جایگاه خاصی یافت. به همین خاطر است که تخصص ریشه عمیقی در فرهنگ سازمانی دوانیده است. معنای واقعی این امر این است که بیشتر هماهنگی که يك فرد در انجام کار پیچیده‌ای مبذول می‌داشت اکنون مشتمل بر تعدادی افراد است که هر يك کار ساده‌تری را انجام می‌دهد. بدون تردید، لازمه انجام دادن این کار

گسترده‌گی روابط است. ضمناً "در تولید انبوه، دیدیم که هیچ‌فردی در محیط سازمان دیوان سالار در تولید نقش عمده ندارد. بلکه بیشتر نیروی مدیریت در سازمان دیوان سالار باید متوجه هماهنگ‌سازی تلاش افراد زیادی گردد که همگی می‌خواهند يك محصول واحد را به بازار عرضه کنند. مثلاً "وقتی کارکفاشی در مرحله دست‌دوزی بود آنگاه يك سلسله مراتب قاطع از مشاغل وجود داشت که مبتنی بر مهارت بود. کارگر کفاش شغل خود را از شاگرد کفاشی شروع می‌کرد. سپس به کارگر روزمزد ارتقاء می‌یافت. بعد از مدت‌ها در صورت داشتن استعداد تبدیل به استادکار می‌شد. در کارخانه جدید کفاشی دیگر این امکان برای يك نفر وجود ندارد که ابتدا کار خود را از مهارت‌های پایین شروع کند تا به مرور خود را برای مهارت‌های بالاتر آماده سازد. ماشینی شدن صنایع و تقسیم کار دقیق و ریزتقریباً تمام مشاغل صنعتی را به حد همگان مهارت‌های پایین تقلیل داده‌اند. بنابراین، مانند گذشته سلسله‌مراتبی از مشاغل درجه‌بندی شده وجود ندارد تا افراد امکان صعود و ترقی شغلی داشته باشند. پس تخصص به يك معنا دشمن انسانیت انسان است. گفتیم که انسان موجودی است چندبعدی. انسان چندبعدی می‌تواند اعمال گوناگون انجام دهد. مثلاً "احساس، تعقل، تدبیر، تخیل، ابتکار، خلاقیت و بی‌نواوری کند. در حالی که تخصص در محیط دیوان سالار نوعی نظام جبری است که بر انسان تحمیل می‌شود. یعنی این انسان چندبعدی ادريک نظام بيك بعدی ماشینی ويك کار تکراری همیشگی ثابت اسیر می‌کند. زیرا در این نظام، تخصص به قدری ریز، فشرده و خلاصه می‌شود که صاحب تخصص تبدیل به يك موجود بيك بعدی می‌گردد.

در دیوان سالاری، کسی را می‌بینیم که فقط کارش این است که مقداری کاغذ جلوییش می‌آورد و او روی هر کاغذی يك خط می‌گذارد و رد می‌کند. اگر از او بپرسیم که تعریفی که تواز خودت می‌کنی چیست؟ به جای این که بگوید من انسانی هستم که ابعاد گوناگونی در زمینه‌های عرفانی، هنری، ورزشی، مادی، تخیلی، اخلاقی، ادراکی و ذهنی دارم. می‌گوید: انسانی هستم که يك خط روی کاغذ می‌گذارم و دیگر هیچ. مسلمانا "



او حقوقی می‌گیرد و بعد بازنشسته می‌شود و بعد مسالسه خاتمه می‌پذیرد. او اصلاً "متوجه نمی‌شود که برای چه آمد، چه کار کرد، چگونه زیست و چگونه بود؟ نظام دیوان سالاری، نظام تفکیک مشاغل اداری است. در حدی که هر فردی يك عمل تکراری کوچک انجام می‌دهد. به يك اعتبار، این تخصص در حکم زندانی می‌شود که انسان را از خود بیگانه می‌کند.

عقلانی کردن زندگی جدید و تاثیر آن در ظهور دیوان سالاری

بنابه نظر ارسطو، بشر موجودی است اجتماعی و به تنهایی نمی‌تواند تمام نیازها و خواست‌هایش را جامه عمل بپوشاند. بنابراین، خواستار زندگی گروهی شده. فلاسفه سیاسی قرن‌های پیش بر همین مساله بحث کرده‌اند. حاصل بحث آنان منجر به عقلانی کردن نقش سازمان‌های دولتی شده است. مثلاً "توماس هابز Thomas Hobbes مدعی بود که زندگی بشر در مراحل نخستین زندگی اجتماعی با پستی و ذالت توأم و لبریز از رقابت، وحشیگری و خونخواری بود. دولت‌ها بر سر کار آمدند تا بر روح هرج و مرج طلب مردمان لجام زنند و مردم را از درنده‌خوئی و وحشیگری نجات دهند. از سوی دیگر، جان لاک John Locke از راه دیگری همین نتیجه رسید. جان لاک، بشر را فطرتاً "متمايل به همکاری می‌دانست. او معتقد بود که بشر بر پایه عقل و منطق به دور هم نوعان خویش جمع شد. زیرا متوجه شد که برخی از کارها را به تنهایی نمی‌تواند انجام دهد و نیاز به کمک و همکاری دیگران دارد. از اینجا سنگ‌نخستین شکل سازمان‌های دولتی بنا نهاده شد.^{۱۴}

وقتی سازمان به حد دیوان سالاری رشد کند لاجرم شبکه عظیمی از روابط پیچیده در داخل آن پدید می‌آید. دیوان سالاری از يك سو وجود روابط گسترده و پیچیده

از سوی دیگر، امکان روابط چهره به چهره را از میان می برد. اینجا است که دیوان سالاری از نظر شکل سازمانی تبدیل به يك "مدل ماشینی" می شود. طبعاً "کارکنان در محیط خشک و بیروح دیوان سالاری تبدیل به انسان های کوکی و ماشینی می شوند. کارگر باید خود را با شغل و وظیفه اش سازگار کند، کار همچون کالائی مورد معامله واقع می شود. سازمان دیوان سالار بر اساس تعدادی مشاغل و وظایف شکل می گیرد. بنابراین، هر کارگر باید خود را بر اساس وظایف شغل تطبیق دهد. پس در داخل دیوان سالاری فقط توجه به شغل می شود نه شاغل شغل. به دیگر سخن، شخصیت های شاغلین شغل باید نادیده گرفته شود. افراد و کارکنان باید خود را با نیازهای سازمان و تشکیلات دیوان سالار سازگار نمایند و الا اخراج خواهند شد. در محیط دیوان سالار، مدیران بر اساس لیاقت انتخاب می شوند. کارگران تولید تابع دستور هستند و بدون چون و چرا آنها را می پذیرند. دستورها از بالا به پایین صادر می شوند. گزارش های انجام کار هم از پائین به بالا می روند. به اختصار باید گفت که افراد و کارکنان از شخصیت انسانی خود تهی گشته و تبدیل به ماشین های خشک و بیروح شده اند. زیرا دیدیم که یکی از هدف های اساسی دیوان سالاری کسب کار آیی بیشتر است.

دیوان سالاری از لحاظ امور فنی قادر است بالاترین میزان کارایی را بدست آورد. در حقیقت، مقایسه دیوان سالاری با دیگر سازمانها مانند مقایسه تولید ماشینی با تولید دستی است. در حقیقت، دیوان سالاری نه تنها مشکل حداکثر کارایی فردی بلکه مشکل کارایی سازمانی را نیز حل کرده است. کارایی عالی اداری که در محیط دیوان سالاری حاصل می شود در واقع، نتیجه منطقی بهم پیوستن خصوصیات مختلفی است. برای این که فردی بتواند با کارایی مطلوب به کارپردازد باید از مهارت های خاصی برخوردار باشد. بعلاوه، آنها را بطور عقلانی و منطقی و با صرف نیروی کامل به کار اندازد. اما برای آنکه سازمانی با کارایی مطلوب به کارپردازد باید هر يك از اعضا آن صاحب مهارت های خاصی برای انجام دادن وظایف مخصوص به خود باشد. حتی ممکن است متخصصان نیز به سبب تعصبات فردی از اتخاذ تصمیمات عقلی در انجام دادن کار سازمانی

معذور باشند. پس تاکید کردن بر جنبه غیر خصوصی کوشش های سازمانی بیشتر بدین منظور است که به اقدامات غیر عقلانی در محیط دیوان سالاری میدان ندهد.

پس در محیط دیوان سالاری، رفتار عاقلانه داشتن مورد احترام است. عقل حسابگر و مصلحت پرست، رفتار کارگر یا کارمند را در محیط پیچیده دیوان سالاری قابل پیش بینی کرده تحت نظم ناشی از منطق درمی آورد. محیط پیچیده دیوان سالاری با تکیه بر خردگرائی تبدیل به يك فضای خشک و بیروح می شود. این فضای خشک و بیروح انسان را از شخصیت انسانی تهی و محروم می سازد. رفته رفته، کارکنان تبدیل به آدم های ماشینی می شوند که بدون احساس و عاطفه تابع دستور هستند. این کارکنان در واقع، به صورت تعدادی انسان های يك بعدی درآمده اند. آدم يك بعدی هم بهر حال آدم ناقصی است. زیرا انسانیت چند بعدی انسان را در سیاه چال عقل حسابگر مدفون می کند. آنچه امروز بشریت را رنج می دهد محصور کردن همه ابعاد انسانست در يك بعد خاص. این بعد خاص ممکن است هنر، ورزش، فن، منطق، عقل و بیانظایر آن باشد. پرورش انسان يك بعدی مانند ورزش دادن به یکی از اندام های بدن است. مثلاً "برای تمرین و ورزش عضلات دست بسیار قوی و ورزیده می شوند اما بقیه ماهیچه های بدن لاغر و ضعیف باقی می مانند. این بدن چه منظره زشتی پیدا می کند. زیرا تناسب اندام و هماهنگی در آن دیده نمی شود. در نتیجه، بدنی است شبیه به کاریکاتور!!

خردگرائی در محیط دیوان سالار همه رفتار کارکنان را می خواهد فقط با فرمول علت و معلول توجیه کند. در اینجا، يك نظم ناشی از منطق و عقل حسابگر متولد می شود. یکی از نتایج این منطق و عقل حسابگر در محیط پیچیده دیوان سالاری، وقت شناسی و زمان پرستی است. در واقع، کارکنان از نظر دیوان سالاری حاکم بر جامعه به واحدهای زمانی یکنواخت تقسیم شده اند. در اینجا، در عین این که انسان دقیق گشته اما بسیاری از حقایق را از دست داده است. بشر رانمی شود در قالب های یکنواخت و احداً خاصی محدود ساخت. مثلاً "روح انسان رانمی شود در واحدهای هم اندازه زمان فیزیکی محصور کرد.

نظام اقتصادی مبتنی بر پول و نقش آن در ظهور دیوان سالاری

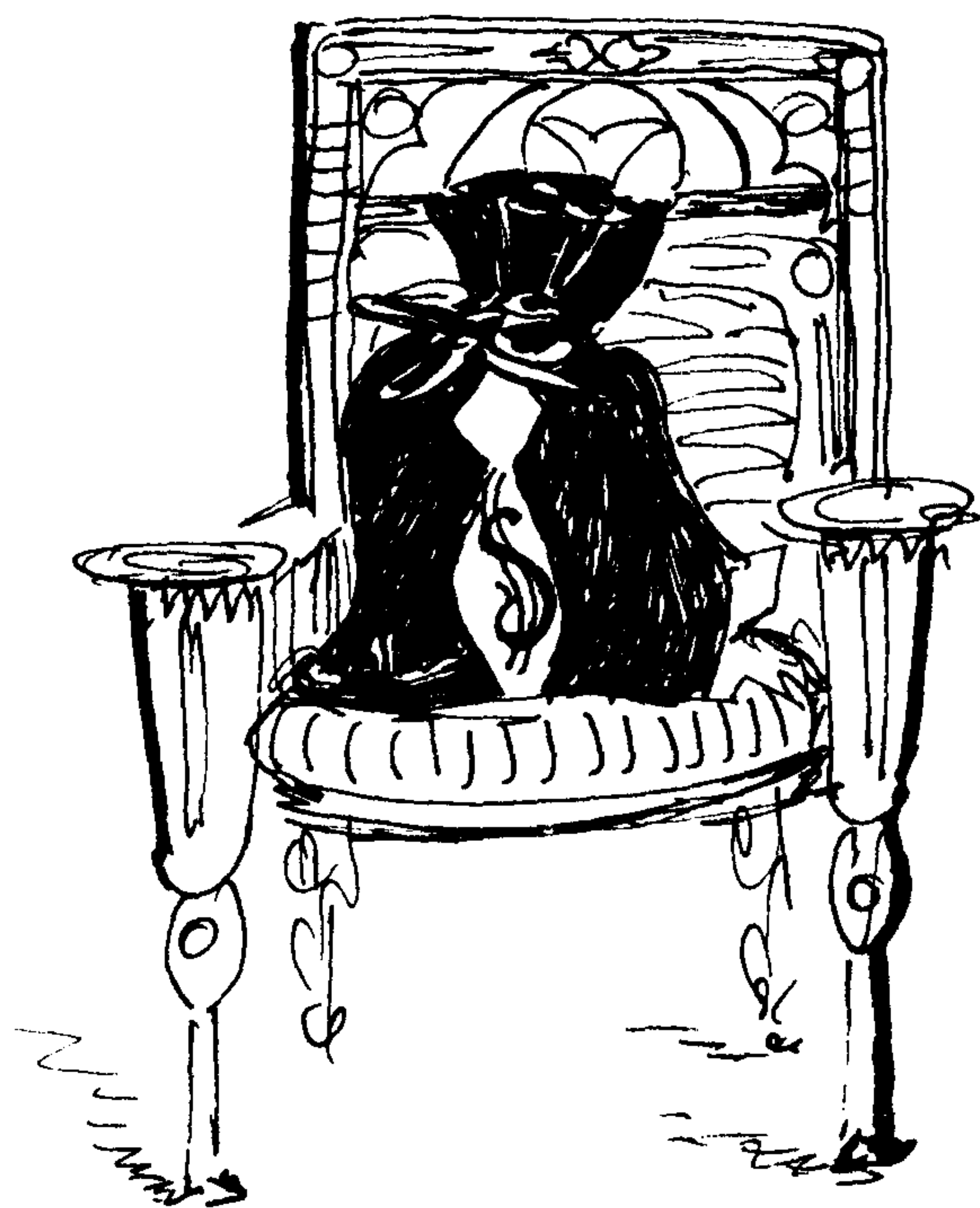
در عین ظهور دیوان سالاری، نظام اقتصادی مبتنی بر پول را نباید نادیده گرفت. چون در اقتصاد مبتنی بر پول، عموماً "پرداخت حقوق افراد و کارکنان وضع ثابتی دارد و به طور منظم انجام می‌گیرد. این امر موجب دلگرمی، وابستگی و علاقه کارکنان به سازمان می‌گردد. دریافت پول نقد مایه اطمینان خاطر و ثبات وضع استخدامی کارکنان می‌شود. در مقاله نخستین توضیح دادیم که دیوان سالاری‌های باستانی مصر، روم و چین، پرداخت حقوق به کارکنان دولت به صورت جنسی بود. این گونه پرداخت حقوق غیر نقدی وضع ثابت و تضمین شده‌ای نداشت. هر آن بیم نوسانات گوناگون در آن می‌رفت. مثلاً "اگر طبیعت چهره درهم می‌کشید و بنای بی‌مهری می‌گذاشت، در آن صورت، آفات، خشک سالی و قحطی حیات اقتصادی جامعه بشری را تهدید می‌کرد. متعاقباً "خبری از حاصلخیزی مزارع و برداشت محصولات گوناگون و رونق دامداری هم در میان نبود. در چنین وضعیتی کارکنان اداری از نظر تامین معاش دائماً با ناراحتی خیال و بی‌ثباتی اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کردند. در نتیجه، وفاداری، وظیفه‌شناسی، وجدان کار و حس تعلق خاطر به سازمان دیوان سالار کمتر در میان آنان به چشم می‌خورد.

کارکنانی که در سازمان به دریافت حقوق نقدی و پاداش ناآرام نگرند همواره خود را مستقل، جدا و بیگانه از سازمان می‌دانند. به همین دلیل با جان و دل و از روی علاقه باطنی به مقررات و انضباط اداری تن در نمی‌دهند. وابستگی اقتصادی کارمندان حقوق بگیر به شغل و محیط کارش در او حس رضایت از شغل، و عشق و علاقه می‌آفریند. لازمه چنین احساسی، پیدایش رفتاری با انضباط و همراه با مسوولیت می‌باشد. لاجرم باید پذیرفت که پیش از توسعه اقتصاد مبتنی بر پول، دیوان سالاری به معنای امروزی کم‌تر وجود داشته است.

نقش نظام سرمایه‌داری در ظهور دیوان سالاری

قبل از هر چیز باید گفت که سرمایه در حد خود، زشت، ناپسند و مذموم نیست. بلکه بد بودن آن را باید در سیاست کاربردی آن جست و جو کرد. در واقع،

سیاستی که بر نظام سرمایه‌داری حاکم است، مستوجب انتقاد و سرزنش شدید است. اساساً "سرمایه هم مانند هر چیز دیگر از حیث کاربردی دوجنبه متفاوت دارد. سرمایه اگر در راه تقویت ارزش‌های انسانی و تعالی فکری و روحی آدمی به کار افتد، بسیار خوب و خداپسندانه است. نه تنها از این نوع کاربرد سرمایه، بوی بهره‌کشی ظالمانه به مشام آدمی نمی‌رسد بلکه این نحوه استفاده از سرمایه، منجی بشر بوده و از آن منجلا بفساد و تباهی و انواع بیماری‌های اجتماعی که دامگیر دیوان سالاری‌ها شده‌اند بیرون خواهد کشید. اما اگر همین سرمایه در جهت منفی و استعمار به کار افتد، حاصلی جز فساد و تباهی و پستی بشر نخواهد داشت.



اینک ببینیم چگونه نظام سرمایه‌داری به رشد و نموای خود در جامعه بشری ادامه داده و چرا باعث دیوان سالاری‌ها در زمینه‌های گوناگون شده است. اصولاً "سرمایه‌داری به گسترش عملیات وسیع و موثر دولتی دامن می‌زند و مشوق آنست. مثلاً "توسعه شرکت‌های بازرگانی و رعایت اصل کسب سود بیشتر به پیدایش روش‌های اداری سازمان‌های دیوان سالار، کمک موثری می‌کند. زیرا روش‌های اداری در این گونه سازمان‌های دیوان سالار، زمینه ساز خوبی به منظور افزایش کارایی‌اند. از سوی دیگر، چون سازمان‌های دیوان سالار بازرگانی نمی‌توانند بایکایک کارگران قرارداد منعقد سازند از اینرو، آنان را وامی‌دارند که در اتحادیه‌های بزرگ کارگری که دارای سازمان‌های دیوان سالارند، عضو شوند. از این دیدگاه، به خوبی

می‌بینیم که نظام اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری موجب پیدایش و رشد دیوان‌سالاری در دولت، شرکت‌های بازرگانی و اتحادیه‌های کارگری خواهد شد.

می‌دانیم که مینا و طرز کار هر جامعه بشری بر روش‌هایی استوار است. چندین شرط عینی، این روش‌ها را ضروری کرده‌اند. این شرایط شامل روش‌های تولید و توزیعند. روش‌های تولید و توزیع به نوبه خود وابسته به مواد اولیه‌اند. در کنار مواد اولیه، مهارت‌های صنعتی و وضع اقلیمی، میزان تولید، عوامل سیاسی و جغرافیایی، سنت‌های کشاورزی و نفوذهای درونی و برون‌جامعه به چشم می‌خورند.

اگر جامعه سرمایه‌داری و صنعتی امروز، نیروی انسان‌آزاد را برای کار کردن در حدی که هرگز سابقه نداشته تجهیز نکرده بود نمی‌توانست به کیفیت کنونی دست یابد. برای این‌کار، نیروی انسانی می‌بایست طوری قالب‌ریزی می‌شد که با هدف‌های نظام سرمایه‌داری و صنعتی سازگار باشد. به دیگر سخن، انسان می‌باید طوری شکل داده می‌شد که حداکثر نیروی خود را با میل و رغبت صرف کار می‌کرد. برای رسیدن بدین مقصود می‌بایست با انضباط و وقت‌شناس می‌شد.

در ضمن، در این مقوله نیز تهدید و زور نمی‌توانستند نقش محرک را ایفا کنند. زیرا انجام دادن کارها و وظایف متنوع جامعه صنعتی پیشرفته فقط به دست انسان آزاد امکان دارد نه بوسیله کار اجباری و تهدیدآمیز از سوی دیگر، لزوم و ضرورت کار و نظم و وقت‌شناسی می‌بایست به یک کشش درونی جهت رسیدن به این هدف‌ها تبدیل می‌شد. به عبارت بهتر، جامعه سرمایه‌داری و پیشرفته صنعتی ناچار بود چنان خلق و خوی اجتماعی وضع کند که این کشش‌ها جزو جدایی‌ناپذیر آن باشند. منظور از این خلق و خوی و یامنش اجتماعی، اشاره به مجموع ویژگی‌هایی است که در اکثر مردم وابسته به یک فرهنگ می‌توان یافت. وظیفه منسب اجتماعی این است که نیروهای اعضا، جامعه را طوری شکل دهد که در رفتار خود از تصمیم شخصی پیروی نکرده بلکه طوری عمل کنند که دلخواه جامعه است و در عین حال از هماهنگی با الزامات فرهنگی رضایت خاطر حاصل نمایند. به دیگر سخن، وظیفه منش اجتماعی این است که نیروی انسانی را قالب‌ریزی کرده به طرف سیاست جامعه مربوط هدایت کند تا جامعه بتواند

طبق دلخواه به حیات اجتماعی خود ادامه دهد. ناگفته پیداست که فرد و جامعه در درجه اول علاقه‌مند به بقای خود هستند. با حاصل شدن این منظور، هر دو در پی برآورده کردن سایر نیازهای ضروری انسانی خواهند بود. بقا مستلزم تکاپو و تولید است. یعنی انسان باید حداقل خوراک و مسکن لازم برای ادامه زندگی و ابزار ضروری تا مین این دنیایز را بدست آورد.

روش تولید به نوبه خود شکل روابط اجتماعی را در جامعه معلوم می‌کند. این روش به سهم خود نوع و طرز زندگی را مشخص می‌کند. پس می‌بینیم نظام سرمایه‌داری برای بقا و حفظ موجودیت خود همواره در صدد پیش‌بینی خطرات اقتصادی است. این نظام سرسختانه مراقب است که روندهای عادی مربوط به بازارهای اقتصادی به طور ناگهانی دستخوش دگرگونی نگردند. به سخن دیگر، بر اثر نفوذ عوامل و قوای خارجی، نظم روندهای روزمره در بازارهای اقتصادی به طرز پیش‌بینی نشده‌ای برهم نخورد. در نظام سرمایه‌داری، اقدامات یک‌جانبه و خودسرانه حکام خودکام در گوشه و کنار جهان با پیش‌بینی منطقی و علمی سود و زیان سرسازگاری ندارد. در عرصه جهان، شیوع بی‌نظمی‌ها، عدم امنیت‌ها و تحولات ناگهانی اجتماعی با منطق نظام سرمایه‌داری و پیش‌بینی‌های آن، مغایرت دارند. زیرا سرمایه‌گذاری از محیط‌های اجتماعی بی‌نظم و ناامن گریزان و بی‌سزار است.

نکنه اساسی دیگر که باید بدان توجه عمیقی کرد، طبع انسانی است. طبع انسانی در حد خود شکل دهنده به شرایط اجتماعی است که انسان در آن زندگی می‌کند. روند اجتماعی وقتی قابل درک است که ما به ماهیت انسان و خواص فیزیکی و فلسفیش پی ببریم. در این میان، تاثیر متقابل طبع انسانی و شرایط خارجی را بر یکدیگر که بشر تحت آن زندگی می‌کند و باید به منظور ادامه حیات بر آن مسلط شود، نباید نادیده گرفت.

در نظام سرمایه‌داری و پیشرفته صنعتی جهان، واقعیت‌هایی وجود دارند. این واقعیت‌ها پذیرفتنی و انکارناپذیرند. می‌دانیم که انسان آزاد اعم از کارگریا کارمند، کار خود را در بازار کار از طریق قرارداد یا استخدام به صاحب سرمایه می‌فروشد. در ضمن، فلسفه وجود بازار کالا به عنوان وسیله‌ای برای تعیین قیمت‌ها و تنظیم مبادله تولیدات اجتماعی و صنعتی است. بعلاوه، عمل هر

کس جهت کسب سود برای خود او بوده و حق رقابت برای همه محفوظ است.

رفته رفته، اصل سودجویی در نظام سرمایه داری، رهنمون رفتار انسانی می‌گردد. در نتیجه، در حوزة اقتصادی، انسان دیگر؛ معیار سنجش همه چیز نیست، بنابراین، نظام سرمایه داری برای حفظ و بقای خویش، ارزش های انسانی را کنار گذاشته در صدد بهره‌کشی بیرحمانه از کارگران برمی‌آید. گرچه هرکس معتقد است که باید در راه منافع خود قدم بردارد اما سرنوشت او در دست قوانین بازار و دستگاه اقتصادی کشور است. می‌بینیم هر سرمایه دار کار و فعالیت خود را گسترش می‌دهد تا از قافله ورقبای خود عقب نماند. عملاً هر چه سوداگری رشد و نمو می‌کند، سرمایه دار چه بخواهد و چه نخواهد باید کار خود را وسعت بخشد.

در عصر حاضر نه تنها حیات و قوانین بازار حاکم بر سرنوشت انسان است بلکه توسعه و گسترش علم و تکنیک نیز به گونه‌ای خاص بر حیات اجتماعی ماسایه افکنده است. پس اهمیت و نقش بازار امروز را که وسیله اصلی پخش فرآورده‌های اجتماعی است نباید نادیده انگاشت. زیرا بازار مبنای شکل‌گیری روابط انسان در جامعه سرمایه داری است.

دیدیم که آرام آرام، روش تولید سرمایه داری که هدفی جز کسب سود بیشتر ندارد عملاً به سوی تولید انبوه گام برداشت. پیدا است که تولید انبوه در داخل سازمان کوچکی میسر نیست. بلکه به فضای بسیار وسیع و افراد کثیری نیازمند است. به بیان دیگر، نیاز به دیوان سا لاری غول پیکری دارد که در آن صدها هزار نفر به کار و فعالیت مشغول باشند. امروزه دامنه رشد دیوان سا لاری‌های صنعتی به شرکت های غول پیکر چند ملیتی هم کشیده شده که اغلب در کشورهای صنعتی جهان شعبه دارند و نبض اقتصادی جهان را در زمینه خاصی در دست دارند. اینها هستند که عملاً اقتصاد جهان را در مسیر دلخواه هدایت می‌کنند و برای کسب سود بیشتر حاضر به پامال کردن همه گونه ارزش های و لای انسانیند. حاصل این کار جز بیمار کردن جامعه چیز دیگری نیست.

از سوی دیگر، روح عدالت جوی انسان امروز، آگاه شده است که سرمایه داری در کشورهای جهان، راه ظلم

و کژئی در پیش گرفته است. در واقع، نظام سرمایه داری پول را که وسیله نیل به عالی‌ترین مدارج کمال انسانی است، هدف قرار داده است. از اینرو، نظام سرمایه داری، پول را چون بتی پرستش می‌کند و سرمایه و پول را جان‌نشین خدا کرده است. در واقع، با حرصی سیراب ناپذیر، "پول پرستی" را جان‌نشین "توحید" و خدا پرستی" نموده است. "اقتصاد" رابه جای "عشق" نهاده است. "قدرت" رابه جای "حقیقت"، گذاشته است. "لذت" رابه جای "کمال" نهاده و "سلطه بر طبیعت" رابه جای "حکومت بر خویش" و "سلطه بر نفس اماره" معرفی کرده است. "آسایش" را در ساختن و خریدن "وسایل آسایش" می‌جوید. در عصر حاضر، انسان امروزی به صورت موجودی پول پرست، دیوانه لذت و بنده مصرف درآمدی است. این جز مسخ فطرت پاک آدمی در پست ترین و ننگین ترین شکل خود، چیز دیگری نیست. تمام این اوصاف در حکم انواع کج روی‌های اجتماعی است که دامنگیر دیوان سا لاری‌ها شده است. این کج روی‌های اجتماعی باعث عدم تعادل حیاتی در دیوان سا لاری‌ها شده و بستر مناسبی برای پیدایش انواع بیماری‌های اجتماعی در پیکر دیوان سا لاری‌ها خواهند شد. زیرا افراد در داخل دیوان سا لای‌ها به صورت پیچ و مهره‌هایی درآمدی اند که در دستگاه‌های عظیم تولیدی و در سلسله مراتب سرسام آور دیوان سا لاری، در جایی معین نصب شده اند. از اینرو، اینان همچون موجودات بیماری هستند که از خویشتن انسانی خویش بیگانه اند.

- 1- T.F.Tout, The Emergence of a Bureaucracy, in Robert Merton & et al., Reader of Bureaucracy, The Free Press, Glencoe, Illinois, 1960, pp.68-69.
- 2- Ibid., p.70.
- 3- Encyclopaedia Britannica, vol.2, p.443.
- 4- John M. Pffinner & Frank P. Sherwood, Administrative Organization, (Publisher: Prentice-Hall, Inc.), 1960, pp. 60-61.
- 5- Ibid., pp. 3-4.
- 6- Robert K. Merton & et al, Op. Cit., P.398.
- 7- John M. Pffinner & Frank P. Sherwood, Op. Cit., pp. 4-5.
- 8- Ibid., p.5.
- 9- Ibid., p.6.
- 10- Ibid., p.7.
- 11- Ibid., p.9.
- 12- Ibid., pp. 9-11.
- 13- Leonard Broom & Philip Selznick, Sociology, (Publisher: Harper & Row Inc.), 1973, p.3.
- 14- J.M.Pffinner & F.P. Sherwood, Op. Cit., 433.